هو الله

تعالی شانه العزیز

این کتاب مستطاب کنج گوهر که مشتمل است بمعارف و حقایق از تالیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول جناب شیخ مفید متخلص بداو ارزیده ابن مرحوم میرزا محمد نبی شیرازی است

گنج گوهر

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش هست مخصوص خدائی | که نبود نزد او صبح و مسائی
ثنا او را سزا باشد که یکتاست | ز هر نقص و ز هر عیبی مبراست
ز حکمت ما سوی را آفریده | بهر یک بی عدد فیضش رسیده
چو هر کس را بسویش ره نبودی | رسل را رهبر شان ره نمودی
محمد را بر ایشان سروری داد | که بر روحش درود بی عدد باد
پس آنگه بر گرامی اوصیایش | که از ایشان بود بر پا لوایش
خصوصا سرور اصحاب ایقان | علی مرتضی مشکوة ایمان

در بیان سبب نظم کتاب و تسمیه آن و ذکر نام و تخلص ناظم

یکی از دوستان اصرار بسیار | همی کردی بدین بی ارج و مقدار
که کمتر بنده رب مجید است | تخلص داور و نامش سعید است
که قدری زانچه بر من گشته تعلیم | ز آیات حق و اخبار معصوم
ز توحید و ز انواع معارف | که میباید بدانها بود عارف
کشم در رشته نظم و پس از آن | دهم شرحش بشیر از لب عرفان
چو توفیق خدایم گشت انباز | نمودم آنچه را میخواست آغاز
بپایان چون رسید آن با تحبیر | نهادم نام او را گنج گوهر

در ذکر بعض از معارف که تعلق دارد بحضرت باری جلت عظمته

دلالت میکند بر ذات بیچون | همان ذاتی که از حد است بیرون

اشاره است بفقره دعائی که از امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است که یا من دل علی ذاته بذاته و هر کس آن را بمذاق خود معنائی کرده جمله آن معانی بمذاق اهل ظاهر است آنکه معرفة الله فطری است یعنی افاضه معرفت خود را بعباد بذات خود کرده بدون واسطه غیر با آنکه اسباب معرفت خود مانند عقل و سایر آلات و ادوات را خود و ایشان ایجاد کرده تا باعث

شناخت او کرد و بعضی چنین کفته که عقل بهر دلیلی استدلال کند بر او
مادام که ودیعه بکیرد از حول الهی و عاریه نستاند از قوت او و اکتحال ننماید
بنور او هیچ نشناسد چنانکه شاعر کفته

اذا رام عاشقها نظرة | ولم یستطعها فمن لطفها
اعارته عینا رآها بها | فکان البصیر بها طرفها

و باین معنی نظر میکند آنچه بعضی کفته که مراد در الحمد لله قدر مشترک
میان محمودیت و حامدیت است که لا حول ولا قوة الا بالله پس بقوت
عقل من حیث هو ممکن نیست که تخطی کنند بسوی ما فوق عالم عقل
و جسم بلکه باید این امر بقوتی باشد مستعاره و چشمی مستدان از جناب
اقدس او شعر

تا کنم شق پرده پندار را | پس بچشم یار بینم یار را

و از معانی آن فقره این است که از خامس اصحاب کسا در دعا
منقول است که ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون
هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک او متی

بعدت

قوله ایکون لغیرک من الظهو الخ و فی دعاء ابی حمزة الثمالی بک عرفتک و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لولا انت لم ادر ما انت و قیل فی بیان الذکر الخ فان الظهور هو الوجود و الوجود الذی یضاف الی الغیر مضاف الی الله اولا فان نسبة الوجود الی الفاعل بالوجوب و الجود و الی القابل بالامکان و الفقدان ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله

منه

بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک عمیت عین لا تراک و
لا تزال علیها رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبک نصیبا
و شاعر کفته

بیت
آفتاب آمد دلیل آفتاب | کر دلیلت باید از وی رخ متاب
بوحدانیت خود ذات سبحان | شهادت میدهد در نص قرآن

اشاره بآیه کریمه شهد الله انه لا اله الا هو است و بعضی در بیان این شهادت کفته
شهادة الحق للحق حق باین معنی که شاهد و مشهود علیه و شهادت یکی است و
آن حق است که تعدد و تکثر در او نیست فشهد بانه هو و ان لا اله الا هو و بعضی
از اهل تفسیر کفته که بیان کرد وحدانیت خود را بنصب دلائل داله بر آن
و انزال آیات ناطقه بآن پس شهد بمعنی بین و اعلم است چنانکه کفته می شود
شهد فلان عند القاضی ای بین و اعلم لمن الحق و علی من هو

بقلب اولیا اشراق انوار | کند تا وحدتش کردد پدیدار

اشاره بفقرهٔ از دعای خامس اصحاب کساست که الهی انت الذی
اشرقت الانوار فی قلوب اولیائک حتی عرفوک و وحدوک و انت الذی

بیت

قوله صفقة عبد الخ صفقه بفتح صاد یکبار دست زدن و در مجمع قال بعض اهل اللغة فی الدعاء اعوذ بک من صفقة خاسرة ای بیعة خاسرة و یقال له بالبیعة صفقة ای ضربت بیدی علی یده و کانت العرب اذا وجب البیع ضرب احدهما یده علی صاحبه ثم استعملت فی العقد فقیل بارک الله لک فی صفقة یدک و اهل صفقتک ای اهل عهدک و میثاقک

منه

قوله آفتاب آمد الخ یعنی انه برهان علی نفسه و ذلک الله تعالی برهان علی نفسه قیل و ذلک لانه الوجود الحقیقی و هو یدل علی الوجود الذاتی اذ المقابل غیر قابل للمقابل فالبیاض لا یقبل السواد و بالعکس فکذا الوجود لا یقبل العدم و کل حقیقة یمتنع علیه العدم فهو الواجب بالذات فذاته بعنوان الوجود دلت علی ذاته

ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی احبوک یعنی خدایا توانکسیکه اشرق
کردی نورها را در دلهای اولیای خود تا شناختند و توحید کردند تورا
و توانکسیکه زایل نمودی غیرها را از دلهای دوستان خود تا دوست داشتند تورا

شعر

خانه دل نیست جای صحبت اغیار | دیو چو بیرون رود فرشته درآید
شریک ار بود بهر ذات قهار | در این عالم هم او میداشت آثار

اشاره بکلام معجز نظام امیر المؤمنین است در نهج البلاغه که بفرزند
خود امام حسن فرمود یا بنی لو کان لربک شریک لاتتک رسله ولرأیت
اثار ملکه وسلطانه ولعرفت افعاله وصفاته ولکنه اله واحد کما وصف
نفسه و در این کلام اشاره است بانکه هر کس از انبیا و صاحبان کتب
منزله آمده ادعا نمود استناد بخدای واحدی که استناد کرده است
با و دیگری و اگر در وجود دو واجب بود هر آینه مخبری هم از جانب او
خبر میداد بوجود و حکم او اگر بگوئی که احتمال میرود که در وجود واجب دیگر باشد
که کسی باین عالم نفرستد و تاثیر و تدبیر در آن نکند بلکه ارسال رسل و انزال کتب

و تاثیر و تدبیر در عالم دیگر کند یا اصلا نفرستد و نکند جواب آنکه این همه است
فاسد بجهت انکه وجوب اقتضای علم و قدرت و غیر آنها از صفات
کمالیه میکند و با اتصاف باین صفات محال است عدم اعلام و نشر
آثار بحیثیتی که بما برسد و بعضی باین قسم آن کلام معجز نظام را تفسیر کرده که اگر
خدای دیگر جز حق تعالی بودی هر آینه شریک او بود زیرا که او نیز واجب
الوجود بالذات میبود و هر نسبتی که ممکنات بحق تعالی دارند باو نیز میداشتند
و نسبت هر دو نیز بممکنات علی السواء بود و یکی را اختصاص ببعضی از آنها
بدون دیگری نبود تا ترجیح بلا مرجح لازم آید پس او را نیز رسل و کتب بودی
زیرا که بر حکیم علیم قدیر واجب است فرستادن رسل چنانکه در مباحث
نبوت مذکور است پس خالی از این نیست که رسل او با رسل حق تعالی
متحد ند یا متغایر اول باطل است بجهت انکه تمام رسل بوحدانیت و یکتائی
حق تعالی خبر داده اند و بسبب ظهور معجزه از ایشان مخبر صادق اند و کذب
برایشان روا نیست دوم هم باطل است زیرا که احدی از رسل نیامده
که از خدای دیگر خبر دهد بلکه خبر دادن هر رسول مشتمل است بر نبودن

خدای دیگر چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ما قلت و لا قال النبیون
من قبلی مثل قول لا اله الا الله الی غیر ذلک من التفاسیر لکلامه علیه السلام

خفا کرد ار وا ز فرط ظهور است — چو غایب بودن او کز حضور است

از خامس اصحاب کسا مروی است که در دعا فرمود کیف تختفی و انت
الظاهر ام کیف تغیب و انت الحاضر قال الشاعر

خفی لافراط الظهور تعرضت — لادراکه ابصار قوم اخافش
وحظ العیون الزرق من نور وجهه — لشدته حظ العیون العوامش

وقال الاخر

لقد ظهرت فلا تخفی علی احد — الا علی اکمه لا یعرف القمرا

ای تو مخفی در ظهور خویشتن — وی رخت پنهان بنور خویشتن

وبعضی از عرفا گفته ما ظهر شی من المظاهر الا وقد احتجب به وما احتجب
شی الا وقد ظهر فیه و دیگری گفته نشاید که غیری او را حجاب آید چو حجاب
محدود باشد و او را حد نیست شعر

جهان جمله فروغ نور حق دان — حق اندر وی ز پیدائی است پنهان

قوله خفی الخ اخافش جمع اخفش است و آن یعنی ضعیف چشم که از روشنی آفتاب تاب نیارد وقال بعض اهل اللغة الخفش صغر فی العین و ضعف فی البصر خلقة وقد یکون الخفش علة و هو الذی یبصر الشی باللیل و لا یبصر بالنهار و یبصره فی یوم غیم ولا یبصره فی یوم صاحٍ و زرق بفتحتین اول از زرقت یعنی میل سیاهی چشم بکبودی یا سبزی یا زردی و زرق در قول خدای تعالی و نحشر المجرمین یومئذ زرقا بمعنی کور یا ترجمه شده و عوامش جمع عامشت و آن از عمش یعنی ضعف دیدن با سیلان اشک از چشم در اکثر اوقات است منه

قوله الا علی اکمه اکمه یعنی کور مادرزاد است قال الله تعالی و تبری الاکمه والابرص منه

بود در غیبت آن غیر محدود — چو اندر حضرتت بی فرق موجود

اشاره است بحدیثی که در مصباح الشریعه در تفسیر قول حق تعالی الا انهم
فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شی محیط مذکور است که حضرت صادق علیه
السلام فرمود ای موجود فی غیبتک و حضرتک و مراد ازین کلام آن است
که حق تعالی محیط و ناظر بسوی تو و حاضر در نزد تو است در حال غیبت تو
بمشغول بودن قلب بکثرات و غفلت از واحد من جمیع الجهات و
در حال مشاهده تو او را الکشف حجب و استار و دیدن یار را بچشم یار
کما قیل فهو موجود و حاضر و ناظر الیک ما دمت غافلا و ذاهلا عنه تعالی
و ما دمت حاضرا و متوجها الیه

صفات حق تعالی عین ذات است — احد نبود اگر با او صفات است

یعنی اگر او را صفات زائد بر ذات باشد لازم می آید تثنیه و تجزیه او
چنانکه در نهج البلاغه از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مروی است
که اول دین معرفت حق تعالی است و کمال معرفت او تصدیق با و کمال
تصدیق با و توحید او و کمال توحید او اخلاص از برای او و کمال اخلاص از

[illegible]

برای او نفی صفات است از او بجهت گواهی دادن هر صفتی بآنکه آن
غیر موصوف و گواهی دادن هر موصوف بآنکه آن غیر از صفت است
پس کسیکه وصف کند خدا را قرین کرده است او را و کسیکه قرین کرده است
او را تثنیه کرده است او را و کسیکه تثنیه کرده است او را تجزیه کرده است
او را و کسیکه تجزیه کند او را پس جاهل شده است او را و بعضی در معنی
بودن صفات او عین ذات چنین گفته که مترتب می شود بر ذات
احدیت او من حیث هی آنچه مترتب میشود بر ذات و صفتی مثلا ذات تو
در انکشاف اشیاء بر تو کافی نیست بلکه محتاج است در آن بسوی صفت
علم که قائم باشد بتو بخلاف ذات حق تعالی که محتاج نیست در دانستن
اشیاء بسوی صفتی که قائم باو باشد بلکه کل مفهومات منکشف است از
برای او لاجل ذاته پس ذات او باین اعتبار حقیقت علم است و همچنین است
حال در قدرت و مرجع این بیان بسوی نفی صفات است با حصول
نتایج آنها و این است مشار الیه در کلام امیر المومنین علیه السلام
در نهج البلاغة

خلایق را خدای فرد امجد پدید آورده بر انواع بجید
که تا داند هر آنکس کو بصیر است که ذات او بهر شیئی قدیر است

این دو بیت اشاره است بحدیثی که در کتاب علل از حضرت امام رضا
علیه السلام مروی است که حسن بن علی بن فضال با آن حضرت عرضه
داشت که چرا حق تعالی خلق را بر انواع متفرقه خلق نمود و آن را بر نوع
واحد نیافرید فرمود تا واقع نشود در وهمها که او عاجز است و واقع نشود
صورتی در وهم احدی مگر آنکه حق تعالی خلق کرده است بر آن صورت
خلقی را تا نگوید گوینده که آیا قادر است خدای عز و جل آنکه خلق کند
صورتی چنین و چنان را بجهت آنکه نمی گوید چیزی از این را مگر آنکه موجود است
در خلق او پس میداند بنظر بسوی انواع خلق که او بر هر چیز توانا است
و باین حدیث بعضی استدلال کرده باینکه آنچه در ذهن در آید ظل شیئ
خارجی است

کلام الله حادث نی قدیم است کسی کو غیر از این گوید سقیم است

دلیل بر حدوث کلام حق تعالی آیه کریمه ما یاتیهم من ذکر من الرحمن محدث است

قوله
حسن بن علی بن
فضال عن ابی محمد الحسن
بن علی و قد سئل عن کتب
بنی فضال فقال علیه السلام
خذوا بما رووا و ذروا
ما رأوا انتهی کلامه
الله تعالی
عمره

چه مراد از ذکر قرآن است بدلیل انه لذکر لک ولقومک وبعضی قایل
بکلام ذاتی شده اند مثل علم ذاتی وقدرت ذاتیه واین مخالف اخبار
معصومین است چنانکه در خبر است که ابوبصیر بحضرت صادق علیه
السلام عرض کرد فلم یزل الله متکلما آن حضرت در جواب فرمود بدرستیکه
کلام صفت حادثه است وازلی نیست بود حق تعالی و متکلم نبود تمام شد
واین بجهت آن است که مقصود از متکلم من اوجد الکلام است پس
تسمیه حق تعالی بمتکلم بسبب ایجاد اوست کلام را چنانکه از برای
موسی علیه السلام در شجره کرد واین لامحاله حادث است

ارادت و صفات حق یکتا / بجز فعلش نباشد نزد دانا

اشاره بحدیث صفوان بن یحیی است که گفت بحضرت موسی بن
جعفر علیه السلام عرض کردم که خبر بده مرا از اراده حق تعالی واز اراده
خلق فرمود اراده از خلق ضمیر یعنی تصور فعل است وآنچه ظاهر میشود
بعد از آن از فعل واما از خدا پس اراده او احداث اوست لاغیر
بجهت آنکه او تروی وهمت وتفکر نمی کند واین صفات از او

منفی است وانها صفات خلق است پس اراده او فعل است لاغیر
میگوید از برای شیء باش پس میباشد بدون لفظ و نه نطق بزبان و همت
و تفکر و چگونگی از برای فعل او نیست و در روایت عاصم بن حمید است
که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که لم یزل الله تعالی
مرید فرمود بدرستیکه مرید نمی باشد مگر آنکه مراد با اوست لم یزل الله
عالما قادرا ثم اراد الی غیر ذلک من الاخبار وبعضی از علما در بیان
قول حق تعالی اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون گفته که آن صریح است
در اینکه اراده حق تعالی نفس ایجاد اوست شیء را و شهادت میدهد
بر این احادیث از اهل بیت علیهم السلام

خدا کو مبدأ خلق و مآب است / ز نور و ظلمت او را بس حجاب است
یکی ز آنها برافتد گر از آن رو / بسوزد هر چه میباشد بجز او

از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت است که بدرستیکه از برای خدا تعالی
هفتاد هزار حجاب از نور وظلمت است که اگر یکی از آنها برداشته شود
هر آینه میسوزد انوار روی او آنچه را که منتهی میشود بآن چشم او از خلق او

بعضی توجیه این حجب را بملائکه نموده بیان آنکه حکیم هرگاه سبب ضعیف را
ببیند قرار میدهد با او چیزی را که تقویت نماید او را تا قادر شود بمسبب او
و هرگاه مسبب را از مباشرت سبب ضعیف نگرد قرار میدهد با او
حجابی را که حجب کند قوت سبب را تا مسبب محترق نشود و ملائکه
از قسم ثانی اند پس ایشان حجب اند و افعال حق تعالی سبحات اند و چون
بر او بحثی وارد می آید که ظلمت بودن منافات دارد با آنکه مراد از حجب
ملائکه باشد بجهت آنکه تمام ملائکه نورانی اند جواب گفته که ملائکه نور نورانی
و ملائکه ظلمت ظلمانی و ملائکه نعیم در نهایت حسن و جمال مثل رضوان و ملائکه
عذاب در غایت قبح و کراهت مثل مالک و نکیر و منکر و نیز اراده میشود
بنور ملائکه عقلانی مجرد و بظلمت ملائکه جسمانی مادی الی غیر ذلک و توجیهات
دیگر از برای این حدیث نیز هست که بعضی از آنها را در کتاب شفاء القلوب آورده ام

بود از بهر حق اسما بسیار — که دارد هر یکی بسیار آثار

از جناب باقر علیه السلام از آبا خود از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله روایت شده که بدرستیکه از برای خدای تعالی نود و نه

اسم است که صد اسم کم یکی باشد کسیکه احصا کند آنها را داخل میشود
جنت را و آن اسما اینهاست الله لا اله الا هو الواحد الاحد الصمد الاول
الاخر السمیع البصیر القدیر القاهر العلی الاعلی الباقی البدیع الباری
الاکرم الظاهر الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ الحق الحسیب
الحمید الحفی الرب الرحمن الرحیم الذاری الرازق الرقیب الرؤف الرائی السلام
المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر السید السبوح الشهید الصادق الصانع الطاهر العدل
العفو الغفور الغنی الغیاث الفاطر الفرد الفتاح الفالق القدیم
الملک القدوس القوی القریب القیوم القابض الباسط قاضی الحاجات
المجید المولی المنان المحیط المبین المقیت المصور الکریم الکبیر الکافی
کاشف الضر الوتر النور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادی الوفی
الوکیل الوارث البر الباعث التواب الجلیل الجواد الخبیر الخالق
خیر الناصرین الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی و در خبر
دیگر است که هر که حق تعالی را باین اسما بخواند دعای او را مستجاب
گرداند و اگر احصا کند آنها را داخل بهشت شود و شیخ صدوق گفته
مراد از احصاء احاطه بآنها و وقوف بر معانی آنهاست نه شمردن آنها

تمام شده و در این مقام سخن بسیار است که این کتاب گنجایش آن ندارد

اگر قهر عدو خواهی تو یا هو و یا من لا هو الا هو گو

اشاره بحدیثی است از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود یکشب پیش از

واقعه بدر خضر را در خواب دیدم پس گفتم که بیاموز بمن چیزی را که نصرت

یابم بآن بر دشمنان خضر گفت بگو یا هو یا من لا هو الا هو پس چون صبح کردم

حکایت کردم آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله آن حضرت فرمود که آموخته

شدی اسم اعظم را پس بود بر زبان من در روز بدر و آن حضرت بسیار میخواند

قل هو الله احد را و چون فارغ میشد از هر خواندنی میگفت یا هو یا من لا هو

الا هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین و بود آن حضرت که میخواند

این را در صفین و مطارده میکرد پس عمار یاسر عرض کرد ای امیر المؤمنین

این کنایات چیست فرمود اسم اعظم خدا و عماد توحید است و از حضرت

باقر علیه السلام در تفسیر سوره توحید مروی است که هو اسمی است مکنی

بها و تنبیه است بر معنی ثابت و واو اشاره است بغائب از حواس

چنانکه هذا اشاره است بسوی شاهد در نزد حواس بیان این آنکه کفار تنبیه

ثم قرء شهد الله انه لا اله الا هو الخ و اخر الحشر ثم نزل فصلی اربع رکعات قبل الزوال منه ادام الله تعالی عمره و بقاه

قوله که آموخته شدی اسم اعظم را الخ

قیل اذ الهویة هی حقیقة الوجود الصرف من دون اشعار فیها بتعین اصلا ولا هو الا هو ای لا وحدة ولا تشخص الاهی منطویة فی وحدته الحقة التی لا تکنی لمانی الوجود و التشخص اذ الوحدة و التشخص انما هما بالوجود الحقیقی منه

اشاره شده است بآن بسوی غائب پس صحیح

کردند بر خدایان خود بحرف اشاره بسوی شاهد مدرک پس گفتند بده

الهتنا المحسوسة المدرکة بالابصار پس اشاره کن یا محمد بسوی خدای خود که

میخوانی خلق را بسوی او تا به بینیم و ادراک کنیم او را و حیران نشویم در او

پس نازل کرد خدای تعالی قل هو الله احد را پس ها تثبیت است از

برای ثابت و واو اشاره است بسوی غائب از درک ابصار و لمس

حواس و بدرستیکه حق تعالی متعالی است از دیده شدن بلکه او درک

کننده است ابصار را و ابداع نماینده است حواس را

چو کیف و این را حق کرده انشا | بود از این دو ذات او مبرا

در حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که در صفت باری تعالی فرمود

کیف الکیف فلا یقال له کیف و این الاین فلا یقال له این هو منقطع

الکیفوفیة و الاینونیة یعنی حق تعالی خلق کرد کیف و این را پس دامان کبریای او

بلند تر است از آنکه غبار کیفوفیت یا اینونیت بر او نشیند و در نهج

البلاغه است و من قال کیف فقد استوصفه و من قال این فقد حیزه و از

حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود و کیف اصفه

اقول و بهذا ایضا یوجه قول السجاد علیه السلام فی دعاء عرفة قصرت الاوهام عن ذاتک و عجزت الافهام عن کیفیتک و لم تدرک الابصار موضع اینیتک

بالکیف وهو الذی کیف الکیف حتی صار کیفا فعرف الکیف بالکیف
لنا من الکیف ام کیف اصفه باین وهو الذی این الاین حتی صار اینا فعرف
الاین بما این لنا من الاین ودر حدیث دیگر آمده کیف اصف ربی بالکیف
والکیف مخلوق والله تعالی لا یوصف بخلقه ودر دعای صباح است
وتنزه عن مجانسة مخلوقاته وجل عن ملائمة کیفیاته ای عن موافقتها قیل ضمیر کیفیاته
یمکن ان یعود الی المخلوق الذی هو عنه مخلوقاته والاولی ان لا تحل فلک
الضمیر ویرجع الی کلمة من والاضافة لملابسة المعلولیة والمملوکیة انتهی اقول ویمکن
ان یکون بحذف المضاف ای کیفیات خلقه در حدیثی از حضرت صادق
علیه السلام در رد شبهات زنادقه واثبات مدبر حکیم وارد است
که سائل عرض کرد چه میفرمائی در معنی الرحمن علی العرش استوی آن
حضرت فرمود بلی چنین وصف نموده است ذات خود را اما معنی آن
استیلای بر عرش است نه این است که عرش حامل وحاوی ومحل او باشد
مانند متمکن در مکان بلکه او نگاه دارنده عرش و کرسی وسموات است بذات
خود بدون معین وآلت واو را احتیاجی بهیچ چیز از هیچ وجه نیست بلکه اشیا

محتاج باو واو غنی از همه است عرض کرد پس فرق چیست میان آنکه بلند کنید
دستهای خود را بسوی آسمان یا پائین کنید بسوی زمین بسبب آنکه چون او را
جهت وسمتی نیست تفاوت میان این دونمی باشد فرمود این در علم
وقدرت واحاطه او مساوی است لکن امر کرده است اولیا وبندگان را
که بلند کنند دستهای خود را بسوی آسمان بجانب عرش بجهت آنکه عرش را
معدن رزق قرار داده تا آخر حدیث وجهت دیگر از برای این آنکه هر لطیفی
بجانب علو میل دارد وهر کس بوطن اصلی خود رغبت میکند وچون
نفوس لطیفه انسانیه از عالم علوی است که نزول بتوده خاک نموده پس
در وقت دعا که مقتضی توجه بمبدا اعلی است بجانب آسمان متوجه میگردند
مکانی چون نباشد ایزد پاک   بنزد اوست یکسان ارض و افلاک
در حدیثی که در کتاب احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده
مذکور است که آن حضرت ببعضی از احبار یهود فرمود آیا نمی یابید شما در
بعضی کتابهای خود آنکه موسی بن عمران در روزی نشسته بود ناگاه
ملکی از مشرق بنزد او آمد فرمود از کجا آمدی گفت از نزد خدا بعد ملکی دیگر

بنزد او از مغرب آمد فرمود از کجا آمدی گفت از نزد خدا بعد ملکی دیگر بنزد او
آمد باو فرمود از کجا آمدی گفت از آسمان هفتم از نزد خدا و ملکی دیگر آمد و باو
فرمود از کجا آمدی گفت از زمین هفتم زیرین از نزد خدا پس موسی گفت سبحان
من لا یخلو منه مکان ولا یکون من مکان اقرب من مکان یهودی گفت
شهادت میدهم که این حق آشکار است و از حضرت امام رضا علیه السلام
مروی است که چون بنی اسرائیل موسی علیه السلام عرض کردند که ما ایمان
بتو نمی آوریم تا نشنویم کلام خدا را چنانکه تو شنیدی پس موسی هفتاد مرد
از ایشان برگزید و آنها را در پای کوه بپای داشت و خود بکوه طور بالا رفت و
از حق تعالی سؤال نمود که با او تکلم کند و کلام خود را بایشان بشنواند پس
حق تعالی با او سخن گفت و صدای خود را بایشان از جمیع جهات شنوانید
از بالا و زیر و راست و چپ و پیش و پس تا آخر حدیث و آن بجهت فهمانیدن
این بوده که حق تعالی عاری از جهات است پس صوت او از همه جهات
ظاهر میشود بخلاف صوت مخلوق که از یکجهت شنیده می شود بجهت آنکه
او مکانی است

تعلق گر دلت گیرد بموجود بود باطل بپای آن بمفقود

اشاره بحدیثی است که در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده که تعلق القلب بالموجود شرک و بالمفقود کفر و توجیه این کلام
بدین نحو است که حق تعالی دریافت شده در نزد خلق و ممیز از اوهام
و مشاعر و حواس آنها نیست و هرگاه قلب کسی متعلق شود بچیزی چنین
و توهم کند که او معبود است پس آنچه را که ادراک او بآن تعلق گرفته شریک
او قرار داده و هرگاه تعلق بگیرد بمفقود یعنی معدوم پس ظاهر است
که آن کفر است زیرا که حق تعالی معدوم نیست کذا قیل فی معنی الحدیث

قوله و توجیه این الخ و همین است مراد از فقره دعای عرفه که مروی از سید العابدین علیه السلام است انت الذی لا تحد فتکون محدودا و لم تمثل فتکون موجودا یعنی تو آن کسی که قرار داده نمی شود از برای تو حد پس باشی حد کرده شده و تمثل و نگاشته در خاطر نشدی پس باشی دریافته شده منه ادام الله تعالی عمره

فتدبر

جهان را آفرید آن ذات یکتا که گردد حکمت و علمش هویدا

اشاره بحدیثی است که بعضی از زنادقه بحضرت صادق علیه السلام
عرض کرد حق تعالی بچه علت خلق را خلق کرد و حال آنکه محتاج و ناچار بآنها
نیست و سزاوار نیست باو عبث کردن بما فرمود خلقهم لاظهار حکمته و
انفاذ علمه و امضاء تدبیره

خدا ایجاد لا من شیٔ فرمود نه از شیٔ و نه از لا شیٔ می بود

در خطبه صدیقه طاهره که در کشف الغمه مسطور است ذکر شده که ابتدع
الاشیاء لا من شیٔ کان قبلها الخطبه و بعضی گفته ازین کلام معجز نظام
حل میشود شبهه که حکمای یونان و فلاسفه اسلام در کشف نقاب از آن
عاجز مانده پس بعضی رفته باینکه عالم قدیم است زیرا که اگر حادث باشد هر حادث
ماده میخواهد و درین هنگام یا از عدم و لاشیٔ بیرون آمده پس عدم و لاشیٔ
ماده موجود شده است یا از شیٔ بوجود آمده پس آن شیٔ که ماده اوست باید
پیش از او باشد نقل کلام در آن شیٔ میکنیم و میگوئیم که آن شیٔ سابق بر عالم حادث است
یا قدیم اگر حادث است باز میگوئیم آنچه را اول گفتیم که آن حادث یا از لاشیٔ
خلق شده یا از شیٔ اول باطل پس باید از شیٔ خلق شده باشد و هکذا الی
غیر النهایه و اگر آن شیٔ قدیم است ثبت المطلب که عالم قدیم است پس آن
گوهر درج عصمت جواب ازین شبهه داده که حق تعالی ایجاد عالم را
لا من شیٔ فرموده و لهذا هر دو قسم باطل و عالم حادث شد

بود تفسیر عدل از اهل عصمت که بر ایزد نه بندی هیچ تهمت

قوله در خطبه صدیقه الخ اقول و فی الخطبة المرویة فی العیون عن امیر المؤمنین علیه السلام ایضا الحمد لله الذی لا من شیٔ کان و لا من شیٔ کوّن ما قد کان الخطبه و روی الصدوق ایضا فی کتاب التوحید الحمد لله فاطر الاشیاء انشاء و مبتدعها ابتداء بقدرته و حکمته لا من شیٔ فیبطل الاختراع و لا لعلة فلا یصح الابتداع منه دام مجده شرفه

از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که العدل ان لا تتهمه و از حضرت
کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود ینبغی لمن عقل من الله ان لا یستبطئه
فی رزقه و ان لا یتهمه فی قضائه یعنی هرچه از او صادر شده از روی راستی
و درستی است و در آن اعوجاج و نادرستی نیست و این بجهت آن است
که حق تعالی منزه است از جهل و احتیاج و اضطرار و عالم و غنی و قادر است
پس فعل قبیح و معوج از او صادر نشود و از فروع صفت عدل این است
که افعال مکلفان نه از روی جبر است و نه تفویض چنانکه گفته ام

نه جبر است و نه تفویض ای برادر میان این دو باشد امر دیگر

در کافی است که مردی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد فدای تو گردم
آیا جبر کرده است حق تعالی بندگان را بر معاصی فرمود خدای تعالی عادل تر است
از آنکه جبر کند ایشان را عرض کرد فدای تو گردم پس تفویض و واگذار کرده است
خدا بسوی بندگان خود فرمود اگر تفویض کرده بود بسوی ایشان حصر
نمیکرد ایشان را با مر و نهی عرض کرد میان این دو منزله ایست فرمود بلی اوسع
از میان آسمان تا زمین تمام شد و از برای این منزله که امر بین الامرین است

۲ که از اموریکه ثابت در دین این است ۱۲ ح

هر کس شرحی گفته از آن جمله آنچه باذهان نزدیکتر باشد این است ۲ که حق تعالی ظلم نمی کند احدی را و تکلیف نمی کند احدی را بآنچه طاقت آن را ندارد و آنچه او تعالی تکلیف کرده است بندگان را بمصالح و منافع ایشانست از برای ایشان است اختیار در فعل و ترک و آنچه نه جبر است و نه تفویض بلکه امری است میان این دو امر پس قول باینکه ایشان مجبورند در افعال خود مستلزم است ظلم او را و آن بر خدای تعالی محال است و قول بآن کفر است و قول باینکه مدخلیتی از برای حق تعالی مطلقا و اصلا در اعمال ایشان نیست نیز کفر است بلکه از برای اوست مدخلیت بهدایتها و توفیقها و ترک آنها و از این ترک تعبیر شده است در شریعت مطهره باضلال لکن هدایتها و توفیقها بنده را مجبور بفعل نمی کند و ترک آنها او را مجبور بترک نمی سازد چنانکه هرگاه آقا تکلیف کند بنده خود را بتکلیفی و ایعاد کند او را بر ترک آن و بفهماند باو آن را و اکتفا نماید باین و آن بنده آن را بجا بیاورد عقلا عقاب او را قبیح نمی شمرند و اگر تاکید کند آقا این تکلیف را بتاکیدات و تهدیدات و ملاطفات و موکل بگرداند باو موکل و محصلی را که جبر نکند او را بر آن امر پس آن بنده بکند آن کار را عقلا میدانند

که باین امر مجبور نشده است بفعل و این قدر واسطه از اموری است که دلالت میکند بر آن اخبار و آثار و در کتاب احتجاج است که روی انه سئل امیر المؤمنین ۴ عن القضاء و القدر فقال لا تقولوا وکلهم الله الی انفسهم فتوهنوه و لا تقولوا اجبرهم علی المعاصی فتظلموه و لکن قولوا الخیر بتوفیق الله و الشر بخذلان الله و کل سابق فی علم الله

در ذکر معارفی چند که از مباحث نبوتست

چو ایزد کرد خلقت ما سوا را ... بهر شیئی شرف داد انبیا را

شرف دادن ایشان بجهت آن است که محل وحی و مامور بتبلیغ رسالت حق و فرمانفرمای سایر خلق شدند در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام ماثور است که آن حضرت در جواب زندیقی که از او سوال کرد که از کجا اثبات کردی انبیا و رسولان را فرمود چون ما ثابت کردیم که از برای ما خالق و صانعی است که متعالی از ما و از جمیع آن چیزی است که خلق کرده است او را و بود آن صانع حکیم و متعالی جایز نبود آنکه مشاهده کنند خلق او را و نه ملامسه نمایند پس حق مباشر ایشان و ایشان مباشر

حق وحق محاجه کننده ایشان وایشان محاجه کننده حق شوند ثابت شد
که از برای او سفرائی باشد در خلق او که تعبیر کنند از او بسوی خلق وبندگان او
ودلالت کنند ایشان را بر مصالح ومنافع ایشان وآنچه بآن بقاء ایشان ودر
ترک آن فنای ایشان است پس ثابت شد امر کنندگان ونهی کنندگان
از حکیم علیم در خلق او وتعبیر کنندگان از او وایشان انبیاء وبرگزیدگان از خلق او بند
تا آخر حدیث

برایشان باهمه تکریم وتبجیل محمد را تقدم داد وتفضیل

شیخ صدوق باسناد خود از امام رضا علیه السلام از پدران خود از امیر المؤمنین ع
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود خلق نکرد حق تعالی خلقی را که افضل
وگرامی تر در نزد او باشد از من امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بآن حضرت
عرض کردم ای رسول خدا پس تو افضلی یا جبرئیل فرمود بدرستیکه حق تعالی
تفضیل داد انبیای مرسل خود را وتفضیل داد مرا بر جمیع مرسلین وفضل بعد از من
از برای تو یا علی واز برای امامان بعد از تست وبدرستیکه ملائکه خدام ما و
خدام دوستان ما یند ودر حدیث قدسی وارد است که ای احمد آیا میدانی

که بکدام چیز تفضیل دادم تو را بر سایر انبیاء عرض کرد نه حق تعالی فرمود بیقین و
حسن خُلق وسخاوت نفس ورحم خَلق وهمچنین اوتاد وبدلا اوتاد نشدند مگر باین واز
حضرت صادق علیه السلام مروی است که بعض از قریش به پیغمبر صلی الله
علیه وآله عرض کرد که بکدام چیز سبقت گرفتی انبیاء را وحال آنکه تو مبعوث
شدی در آخر وختم ایشان فرمود بدرستیکه من اول کسی بودم که ایمان آورد
به پروردگار خود واول کسی هستم که اجابت کرد او را در حینی که گرفت پیمان
پیغمبران را واشهاد نمود یعنی گواه گردانید ایشان را بر نفوس ایشان که الست
بربکم گفتند بلی ونیز از آن حضرت علیه السلام مروی است که سؤال کرده شد
رسول الله که بکدام چیز سبقت گرفتی اولاد آدم را فرمود بدرستی که من اول
کسی هستم که اقرار کرد به پروردگار خود بدرستیکه حق تعالی گرفت پیمان
پیغمبران را واشهاد نمود ایشان را بر نفوس ایشان الست بربکم گفتند بلی پس
بودم اول کسی که اجابت کرد تمام شد قال الله تعالی فی سورة الاعراف
واذ اخذ ربک من بنی ادم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین

بشیر و عاقب و حاد است و احمد | نذیر و ماحی و ذکر و محمد

در این بیت بعضی از اسماء و القاب آن حضرت ذکر شده و از خود آن جناب
منقول است که حق تعالی مرا بشیر نامیده بجهت آنکه بشارت میدهم
مطیعان خود را به بهشت تمام شد و او را عاقب نامیده اند بجهت آنکه
بعد از انبیائی که پیش از او بودند آمده چنانکه گفته می شود عقبت زید از تا
نصر یعنی آمدم بعد از او و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که نام
آن حضرت در توریة حاد است یعنی دشمنی کننده با هر که دشمنی خدا و دین
خدا کند خواه خویش باشد و خواه بیگانه و نام آن حضرت در انجیل احمد است
و برای آن احمد گفتند که حق تعالی ثنای نیکو گفته است برای او بسبب
آنچه پسندیده است از افعال شایسته او و از خود حضرت رسول صلعم
مروی است که مرا احمد نامیده اند بجهت آنکه مرا ستایش میکنند در آسمان
تمام شد و آن حضرت را نذیر گویند بسبب آنکه حذر سازند نافرمانی کنندگان
خود را از دوزخ و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که نام آن جناب
در صحف ابراهیم ماحی است پرسیدند که تاویل ماحی چیست فرمود محو

کننده

کننده بتها و صورتها و هر معبود باطلی تمام شد و ذکر از القاب آن جناب است
در قرآن چنانکه از حضرت باقر علیه السلام در قول حق تعالی فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ذکر منم
و ائمه اهل ذکر اند و نیز از آن حضرت مروی است که تاویل محمد آن است
که خدا و فرشتگان و جمیع پیغمبران و رسولان و امتهای ایشان ثنا میگویند
او را و درود میفرستند بر او و در عرش نوشته است محمد رسول الله صلعم
و از خود آن حضرت مروی است که مرا محمد نامیده اند زیرا که ستایش کرده
شده ام در زمین شعر

وشق له من اسمه لیجله | فذو العرش محمود و هذا محمد

خبر از بعثت آن مطلع نور | بود از انبیا ماثور و مزبور
بغیر از انبیا هم جمع دیگر | خبر دادند از آن شاه با فر
اگر خواهی تو صدق این سخن را | بخوان اخبار سیف ذی یزن را

در کتب معتبره مسطور است که چون مسروق پسر ابرهه بقتل رسید سیف
بن ذی یزن بسلطنت نشست پس بزرگان از اطراف و جوانب تهنیت

سیف

سیف رفتند از آن جمله جمعی از قریش که رؤسای ایشان عبدالمطلب بن
هاشم و وهب بن عبد مناف وامیّة بن عبد شمس بودند بنزد آن پادشاه
یمن رفتند وچون در صنعا وارد شدند او در قصر خود نشسته بود اذن دخول
داد وهر یک را مکانی معین نمود وعبدالمطلب را از همه بخود نزدیکتر نشانید
واو را اذن تکلم داد وبعد از سخنانی چند با یکدیگر ایشان را بدار الضیافه فرستاد
وما یحتاج ایشان را از ماکول وملبوس مقرر داشت تا یکماه نه رخصت
ملازمت ونه اذن مراجعت بایشان داد وبعد از یکماه عبدالمطلب را در
خلوت طلبید وگفت من تفویض میکنم بتو از سرّ علم خود ای عبدالمطلب
بدرستیکه من مییابم در کتاب مکنون وعلم مخزون که اختیار کردیم از برای
خود خبری عظیم را عبدالمطلب گفت ای پادشاه بیان را روشن کن سیف
گفت هرگاه ببینی در حرم مکه که پسری متولد شده که میان دو کتف
او نشانی باشد مانند خاتم سلیمان پس اوست امام وپیشوای جن وانس
از مشرق ومغرب وجنوب وشمال وعزت وبزرگی شما بواسطه او بنهایت
بلندی رسد واین عزت وشرف در میان شما تا روز قیامت باقی ماند

عبدالمطلب گفت چه نیکو مژده دادی اگر نه مهابت مجلس سلطان مانع بود
در مقام استعلام بر می آمدم تا هیچ شک در آن باقی نماند سیف گفت
نبیی مبعوث می شود از عقب تو ورسولی از فرع تو که اسم او محمد واحمد است
تا آخر کلام واز کسانیکه به بعثت آن حضرت نیز خبر دادند بحیرا راهب وقس بن
ساعده ایادی وغیر ایشانست

یکی از معجزاتش هست قرآن   دگر شرعی که آن را کرده تبیان

دلیل اعجاز قرآن بسیار است از قبیل بودن آن در نهایت فصاحت وبلاغت
که تمام فصحا وبلغا از آوردن مثل آن عاجزند واشتمال آن بر علوم ومعارف
بی نهایت که عقول عقلا وحکما در آن متحیر است وخواص وآثاری که دیده میشود
از آیات وکلمات او که از هیچ کلامی وغیر کلامی دیده نشده الی غیر ذلک
ودر نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که الا وان القرآن
ظاهره انیق وباطنه عمیق لا تفنی عجائبه ولا تنقضی غرائبه ولا تکشف الظلمات
الا به اما شرع آن حضرت پس چنانکه بعضی گفته حقیقت آن واضح ولایح است
بلکه بتامل در اشتمال آن بر مصالح وحکمتهای دقیقه معلوم میشود که وضع

آن در قوه بشر نیست و در نهج البلاغه نیز از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است

ان الله خصکم بالاسلام و استخلصکم له و ذلک لانه اسم سلامة و جماع کرامة

اصطفی الله تعالی منهجه و بین حججه من ظاهر علم و باطن حکم لا تفنی غرائبه و لا تنقضی

عجائبه فیه مرابیع النعم و مصابیح الظلم لا تفتح الخیرات الا بمفاتحه و لا تکشف

الظلمات الا بمصابیحه قد احمی حماه و ارعی مرعاه فیه شفاء المشتفی و کفایة المکتفی

الی غیر ذلک من معجزاته صلی الله علیه و آله که در السنه و افواه و کتب علما

و تواریخ زیاده از هزار از آنها مذکور و مسطور است و لا اقل از مجموع آنها

علم اجمالی بصدور معجزات کثیره از آن حضرت حاصل شود

سراسر فقه گشش نموده احکام — عبادت عقد و ایقاع است و احکام

احکام در آخر مصراع اول بکسر همزه و در آخر مصراع دوم بفتح آن است یعنی

تمام فقه که علم شرایع است بر چهار قسم است عبادات و عقود و ایقاعات

و احکام بجهت آنکه مبحوث عنه در علم فقه یا تعلق بامور اخرویه دارد یا بامور

دنیویه پس اگر تعلق بامور اخرویه دارد عبادت است و اگر تعلق بامور دنیویه

دارد یا احتیاج بعبارتی و اجراء لفظی دارد یا نه نوع اول یا باید لفظ از طرفین باشد

یا از یکطرف اگر از دو طرف باید باشد آن را عقد گویند و داخل میباشد در

آن معاملات و نکاح و اگر از یکطرف است آن را ایقاع خوانند مثل طلاق

و عتق و غیر آنها و اگر احتیاج بعبارتی و اجرای لفظی ندارد آن را حکم نامند

مثل دیات و قصاص و میراث و این جمله از آیات و اخبار معلوم و واضح است

ز بهر هر پیمبر آیتی بود — که آن را در زمان خویش بنمود

ولیکن آن ظهور حق سبحان — بنفس خویشتن می بود برهان

اشاره است بقول خدای تعالی قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا

مبینا چنانکه در تفسیر آن گفته شده که مراد از برهان رسول الله صلی الله

علیه و آله و از نور قرآن است و بعضی گفته این بدان جهت است که برهان

انبیا علیهم السلام در اموری بوده که غیر نفس ایشان است مثل آنکه برهان

موسی علیه السلام در عصا و در دست او و در سنگی که دوازده چشمه از

آن بیرون آمده قد علم کل اناس مشربهم بوده و نفس رسول الله بالکلیه

برهان بود پس برهان عین او این بود که فرمود لا تسبقونی بالرکوع فانی

ارکم من خلفی کما ارکم من امامی و برهان بصر او ما زاغ البصر و ما طغی

وقد رای من آیات ربه الکبری وقول آن حضرت است که زویت لی الارض فاریت مشارقها ومغاربها وبرهان سمع او قول اوست اطت السماء وحق لها ان تئط لیس فیها موضع قدم الا وفیه ملک ساجد اوراکع وبرهان شم او انی لاجد نفس الرحمن من الیمن وبرهان ذوق او قول اوست ان هذه لمسمومة وبرهان لمس او قول اوست وضع الله بکتفی یده وبرهان لسان او قول حق تعالی است وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وبرهان آب دهان او قول جابر است انه امر یوم الخندق لاتخبزن عجینکم ولاتنزلن برمتکم حتی اجئ فجاء فبصق فی العجین فبارک وبصق فی البرمة فاقسم بالله انهم لاکلوا وهم الف حتی ترکوه وانصرفوا وبرهان دمیدن او باندکی از آب دهن آن حضرت انه تفل فی عین علی علیه السلام وهی ترمد فبرء باذن الله یوم خیبر وبرهان دست او قول خدای تعالی است وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وآنچه تسبیح گفت سنگریزه در دست او وبرهان انگشت او آن است که اشاره بماه کرد پس دو پاره شد و آب از میان انگشت های او جوشید

تا انکه

تا انکه خلق کثیری از آن آشامیدند وبرهان سینه او الم نشرح لک صدرک وانه کان له ازیز کازیز المرجل وبرهان قلب او کان ینام ولا ینام قلبه وخدای تعالی فرموده ما کذب الفؤاد ما رای وامثال این برهانها در وجود مقدس بیشتر است از انکه احصا شود اما برهان سطاوی وقوای مستوره آن حضرت پس برهان حفظ او مثل قول حق تعالی است سنقرئک فلا تنسی وبرهان قوه علم او قال علی علیه السلام علمنی رسول الله صلی الله علیه وآله الف باب فاستنبط من کل باب الف باب وهرگاه حال ولی متعلم این باشد پس چگونه است حال نبی معلم او واما برهان قوه محرکه عملیه او پس عروج کرد بجسد نورانی خود بسوی اقصی عالم سموات وآن سدرة المنتهی است وبروح مقدس خود بسوی قاب قوسین او ادنی اما برهان عقل عملی او پس قول خدای تعالی است انک لعلی خلق عظیم وقول آن حضرت است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق تمام شد

نبی بود آن شه لولاک آندم که بین ماء وطین مے بود آدم

بدانکه امت اختلاف کرده اند که آیا پیغمبر صلی الله علیه وآله پیش از بعثت

قوله
ازیز کازیز المرجل
ای خنین بالخاء المعجمة
وهو صوت البکاء
وقیل ان یجیش جوفه ویغلی
بالبکاء والمرجل قدر
من نحاس
منه
قوله
بسوی قاب قوسین
او ادنی قیل مرتبة الواحدیة
هی الوجود الماخوذ
مع الاسماء والصفات
ومرتبة الاحدیة هی الوجود
الذی لا اسم له و
لا رسم والاول مقام
قاب قوسین والثانی
مقام او ادنی منه
ادام الله
عمره

مقید بشریعتی و دینی بود یا نه مختار آن است که مقید بود پس اختلاف کرده‌اند
که آیا مقید بچه شرعی بود بعضی گفت بشرع نوح و بعضی بشرع ابراهیم
و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و تحقیق آن است که مقید بشرع
خود بوده

شعر

صبا ز زلف تو با هر گلی حدیثی راند | رقیب کی ره غماز داد در حرمت

و دلالت میکند بر این حدیث معروف که کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین و بعضی گفته که این حدیث متفق علیه است بلکه ابن ابی جمهور
احسائی روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام وصی آن حضرت
نیز گفته کنت ولیا و ادم بین الماء والطین و از حضرت امیر المؤمنین ع
نیز در خطبه جمعه و غدیر منقول است که اشهد ان محمدا عبده و رسوله
استخلصه فی القدم علی سائر الامم علی علم منه انفرد عن التشاکل و
التماثل من ابناء الجنس و انتجبه آمرا و ناهیا عنه اقامه مقامه فی سائر
عوالمه فی الاداء اذ کان لا تدرکه الابصار و لا تحویه الظنون فی الاسرار و
حدیث مذکور و همچنین فقره خطبه دلالت میکند بر تقدم خلقت آنحضرت

بر آدم و غیره چنانکه در اخبار بسیار وارد شده از آن جمله امیر المؤمنین ع
در حدیثی فرموده کان الله و لا شیء معه فاول ما خلق نور حبیبه محمد صلی الله
علیه و آله قبل خلق الماء والعرش والکرسی والسموات والارض واللوح
والقلم والجنة والنار والملائکة و آدم و حوا باربعة و عشرین و اربعمائة الف

عام الحدیث

بر و بحر هر شیء است موجود | بود تمثال آن در عرش مشهود
بجمعی که آن را انتخاب است | مراد از عرش قلب آن جناب است

اشاره بحدیثی است که از امام زین العابدین علیه السلام در تفسیر قول
حق تعالی و ان من شیء الا عندنا خزائنه وارد شده که بدرستیکه در عرش
تمثال جمیع آن چیزی است که خلق کرده است حق تعالی در صحرا و دریا
و بعضی از وجوه این حدیث را گفته که مراد از عرش در آن قلب پیغمبر و اوصیای
آن حضرت است پس ایشانند خزانه خدای تعالی تمام شد
ناظم این نظم گوید که شهادت میدهد بر این مطلب آنچه در بعضی از کتب
آمده که امیر المؤمنین علیه السلام در وقتی که بزیارت مرقد پیغمبر آمد این

کلام را گفت اللهم ان هذا اول العدد و صاحب الابد و نورک الذی قهر
به بواسق الظلم و غواسق العدم منک و بک و لک و الیک روحه نسخه
الاحدیة فی اللاهوت و جسده صورة معانی الملک و الملکوت و قلبه
خزانة الحی الذی لا یموت طاوس الکبریاء و حمام الجبروت و در روایت
وهب بن منبه آمده قال ان موسی بن عمران لیلة الخطاب رای کل شجرة
و مدرة ناطقة بذکر محمد صلی الله علیه و آله و نقبائه فتعجب من ذلک موسی
فقال الله تعالی یا ابن عمران انی خلقتهم قبل الانوار و جعلتهم خزائن الاسرار
یشاهدون انوار ملکوتی و جعلتهم خزان علمی و معادن رحمتی و لسان سری
و کلمتی خلقت الدنیا و الآخرة لاجلهم فقال موسی بن عمران رب اجعلنی
من امة محمد فقال یا ابن عمران اذا عرفت محمدا و نقبائه و عرفت فضلهم و آمنت
بهم فانت من امته و ابو علی بن سینا در شان امیر المؤمنین علیه السلام
گفته علی بن ابی طالب مرکز الحکمة و فلک الحقیقة و خزانة العقل و لقد
کان من الصحابة کالمعقول من المحسوس

به بعثت است گر آن شد چو قیامت   قرین شد بعثت او با قیامت

اشاره

اشاره است بحدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده بعثت انا و
الساعة کهاتین و اشاره نمود بدو انگشت سبابه و وسطی که با یکدیگر قرین اند
و این بجهت آن است که ادیان سابقه بکمال دین آن جناب نبوده زیرا که
اسلام احاطه دارد بجمیع اسباب تکمیل و هدایت بخلاف دین یهود که
جهت ظاهر بر آن غلبه داشت و دین نصاری که جهت باطن بر آن غالب
بود و با این حال آن دو در ظاهر و باطن کامل نبودند پس باین سبب که
تکمیلی بعد از تکمیل آن حضرت متصور نیست و تکلیف دیگر بعد از تکالیف
او نمی باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نخواهد شد بعد از بعثت آن حضرت قیامت
قیام میکند و باین جهت از علامت قیامت بعثت او را شمرده اند
شروع در ذکر معارفی که با مر امامت مدخلیت وارد
نبوت هست مخصوص پیمبر   شریک او بود در علم حیدر
براین مطلب گواهی میدهد حدیثی که در کافی از حمران بن اعین از حضرت
صادق علیه السلام مروی است که فرمود بدرستیکه جبرئیل آورد بر پیغمبر را
دو انار پس آن حضرت یکی از آن دو را بخورد و دیگر را دو نصف کرد نصفی را

بپیغمبر

نیز بخورد و نصف دیگر را بعلی علیه السلام اطعام نمود بعد بعلی فرمود ای
برادر من آیا میدانی که این دو انار چیست عرض کردند فرمود اما انار
اول پس نبوت است که ترا از آن نصیب نیست و اما انار دیگر پس
علم است تو شریک منی در آن راوی گوید عرض کردم خدا ترا اصلاح
کند چگونه علی شریک میباشد با او فرمود تعلیم نکرد خدا علمی را بمحمد مگر آنکه امر
کرد که او را تعلیم کند علی را و بعضی از علماء در کیفیت تعلیم پیغمبر آن حضرت
گفته که تعلیم پیغمبر محض واقف ساختن او بر صور جزئیه نبود بلکه مهیا ساختن
نفس او بود بقوانین کلیه بجهت آنکه فهم صور جزئیه امری است ممکن
و سهل در حق کسیکه از برای او ادنی فهمی باشد و آنچه احتیاج بدان دارد
مهیا کردن اذهان از برای او بانواع تهیئات امور کلیه است که شامل
باشد جزئیات را و چگونگی انشعاب آنهاست از آن امور کلیه و
تفریع و تفصیل آنها و اسباب این امور آن است که مهیا باشد
از برای ادراک آنها و از اموریکه تایید و تقویت میکند این مطلب را
قول امیر المؤمنین علیه السلام است که تعلیم کرد مرا پیغمبر هزار باب

از علم پس منفتح شد از هر بابی هزار باب و مراد از انفتاح آن ابواب نیست
مگر تفریع و انشعاب قوانین کلیه از چیزی که اعم است از آنها الی غیر ذلک
من المؤیدات

علی آن وارث دیهیم شاهی مهندس بود در ذات الهی

دیهیم بفتح اول بمعنی تاج است و در این بیت اشاره است بحدیث
نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود علی مهندس فی ذات الله و در بعضی اخبار
آمده که لا تسبوا علیا فانه خشن فی ذات الله و روی لا تسبوا علیا فانه
مهندس فی ذات الله قیل ای علیم خبیر حد الکمال الذی هو کالضرورة
اقول خشن وصف من خشن خشونة ضد لان و نقل عن الاساس ان من
المجاز فلان خشن فی دینه اذا کان متشددا فیه انتهی و فسرت ذات الله
بما یضاف الیه سبحانه من الاوامر والحدود والاحکام و قد ورد فی خطبة
الصدیقة فی وصف زوجها علی علیه السلام مکدودا فی ذات الله مجتهدا
فی امر الله فعن المجلسی رحمه الله المراد بذات الله امره و دینه و کلما یتعلق به

چو جنت را زند کس حلقه بر در صدای یا علی از آن زند سر

روت العامة عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال حلقة باب الجنة من یاقوتة حمراء علی صفائح الذهب فاذا دقت الحلقة علی الباب طنت وقالت یا علی یا علی یعنی پیغمبر فرمود حلقه در بهشت از یاقوت سرخ بر صفحهای طلاست پس هرگاه کوفته شود حلقه بر در صدا میکند و میگوید یا علی یا علی

بجز پیغمبر و آن نور انور — بحق عارف نباشد شخص دیگر

بسان آنکه جز یزدان و آن شاه — کس از قدر پیمبر نیست آگاه

چنان کاگه از آن ذات مقدس — نباشد جز حق و پیغمبرش کس

اشاره بحدیث نبوی است که فرمود ای علی نشناخت خدا را مگر من و تو و نشناخت مرا مگر خدا و تو و نشناخت ترا مگر خدا و من یعنی حق تعالی را مقام معرفتی است که کسی نتواند آن را شناخت مگر آن دو بزرگوار و همچنین از برای پیغمبر صلی الله علیه وآله مرتبه ایست که جز خدا و امیر المؤمنین آن را نشناسد و برای آن حضرت درجه ایست که هیچکس غیر از خدا و پیغمبر اگرچه نبی مرسل و ملک مقرب باشد نتواند ادراک آن را نماید

مراد از نفس پیغمبر بقرآن — نباشد جز علی آن شیر یزدان

چه خوش در عهد سابق گفته شاعر — که حق او را بود انعام وافر

علی را قدر پیغمبر شناسد — که هر کس خویش را بهتر شناسد

یعنی مراد از انفسنا در آیه مباهله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است چنانکه مراد از ابنائنا حسنین و مراد از نسائنا صدیقه طاهره میباشد و آیه مباهله این است فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و دلیل بر آنکه مراد از ابناء و نساء و انفس آن بزرگوارانند فعل پیغمبر است که در روز موعود گرفت دست علی را و حسنین در پیش روی او و صدیقه در عقب سر او بود و چون بیرون آمدند نصاری و مقدم ایشان اسقف ایشان بود پس اسقف گفت که من می بینم رویهائی را که اگر از خدا سؤال کنند که کوهی را از جای خود زایل کند خواهد کرد پس اگر مباهله کنید باقی نمی ماند نصرانئی تا روز قیامت پس به پیغمبر صلی الله علیه وآله گفتند ای ابو القاسم ما با تو مباهله نمی کنیم تا آخر حکایت و صاحب روضة الصفا چنین ذکر

قوله نبتهل
نبتهل وقیل ان معناه ای
نجعل لعنة الله علی الظالمین فقال
[illegible]
...
رب السموات السبع ورب
الارضین السبع ورب
العرش العظیم
[illegible]

کرده که در صباح وفد نجران متوجه منزل مقدس شدند و در
آن حین حضرت ختمی پناه از حجره همایون بیرون آمده دست حسن بن علی را
در دست و حسین بن علی را در بغل داشت و علی و فاطمه در عقب او قدم
میگذاردند و رسول الله بایشان میفرمود چون من دعا کنم شما آمین
بگوئید تا آخر آنچه گفته پس از بعضی از کتب آورده که چون صباح
رسول الله از حجره بیرون آمد دست حسن بن علی و حسین بن علی را در دست
و علی و فاطمه در عقب آن حضرت میرفتند آخر و بعضی از علمای تفسیر گفته
که در این آیه واضح تر دلالتی است بر فضل اصحاب کسا و علو درجه
و رسیدن مرتبه ایشان در کمال بحدی که نزدیک نمی شود ایشان را
احدی از خلق و در بعضی اخبار آمده که سئل رسول الله صلی الله علیه و آله
عن بعض الناس فقال فیه ما قال فقیل له فی علی فقال انما سئلتنی عن الناس
و لم تسئلنی عن نفسی و علی نفسی و بآیه مذکوره استدلال شده است
بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بقول لِنَفسِک در وحی سبحان | علی باشد مراد قائل آن

المراد من انفسنا هو فاطمة و هو الظاهر من سیاق الآیة فی المرحلة فیکون حینئذ علی نفس الرسول صلی الله علیه و آله حقیقة بنوع من التوجیه کما هو الاطلاق او مجازا من باب الاستعارة فعلی الاول فالدلالة علی ولایته علیه السلام واضحة و علی الثانی کذلک بملاحظة انه جعل علی مشبها بنفس الرسول فاطلق علیه النفس فثبت علیه جمیع اوصاف الرسول صلی الله علیه و آله الا ما خرج بالدلیل و الاوصاف الظاهرة التی من جملتها الولایة فان عموم التشبیه فی الحکم

یعنی بعضی گفته که مراد از نفسک در قرآن که حکایت از عیسی علیه السلام
میفرماید تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک امیر المؤمنین علیه السلام
میباشد بجهت آنکه ذات حق تعالی صمد است و چیزی در او نیست پس
باید مراد نفسی مخلوق باشد و آن امیر المؤمنین ع است چنانکه از حضرت
صادق علیه السلام بروایت صفوان در زیارت آمده که السلام
علی نفس الله القائمة بالسنن و عینه التی من عرفها یطمئن و بعضی دیگر
معنی آیه را چنین کرده که تو میدانی آنچه را که من مخفی میدارم و
من نمیدانم آنچه را که تو مخفی میداری و عیاشی در تفسیر خود از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت نموده که اسم اکبر هفتاد و سه حرف است
و حق تعالی محتجب شده است بحرفی از آن حروف پس باین جهت نمیدانند
احدی آنچه در نفس اوست عطا کرد بآدم هفتاد و دو حرف را پس توارث
کردند از او انبیا تا بعیسی علیه السلام رسید این است قول عیسی تعلم
ما فی نفسی که هفتاد و دو حرف از اسم اکبر باشد یعنی تو تعلیم کردی آنها را من
پس میدانی آنها را و من نمیدانم آنچه را که در نفس تست یعنی بو محتجب است

و اطلاق نفس رسول الله علیه فی معنی ترتب الکاهما و اثارها علیه و الا فنفس علی غیر نفس رسول الله البتة لا نفس بالنسبة الی الله فان الله تعالی اجل من ان یکون له عقل او نفس او غیر ذلک و انما هی اطلاقات وقعت فی عالم الامکان علی معان خاصة منتسبة الی الله تعالی واقعة فی ملکه الله مظاهر امر الله و لهذا انسب الی الله تعالی شانه

شدی از خلق خود باین حرف پس منیداند احدی آنچه را که در نفس تو است

پیمبر منذر خلق جهان است	علی هادی برای انس و جان است

در تفسیر مجمع البیان آمده که چون آیه انما انت منذر ولکل قوم هاد
نازل گردید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من منذر و علی هادی است
از بعد من ای علی بتو هدایت مییابند هدایت یابندگان شعر

نبی آن رهبر هادی فرمود	که منم منذر و علی هادی
بعلی پی بکعبه مقصود	میبرد ره نورد هر وادی
خصال انبیا را داده یزدان	بدامادِ پیمبر قطب ایمان

اشاره بحدیثی است مروی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که فرمود کسیکه اراده کند که نظر نماید بسوی آدم در علم او و بسوی ابراهیم
در خلت او و بسوی یحیی در ورع او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب
بجهت آنکه در او هفتاد خصلت از خصال پیغمبران است و در حدیث
نورانیت وارد است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود من آدم
و من نوحم و من ابراهیم و من موسایم و من عیسایم و من محمدم تا آخر

حدیث و نظیر این حدیث از حضرت صادق در شان قائم علیهما السلام
نیز وارد است که چون ظاهر میگردد بکعبه تکیه میکند و میگوید ای معشر خلایق
آگاه باشید و کسیکه اراده کند که نظر نماید بسوی آدم و شیث پس من آدم
و شیثم آگاه باشید و کسیکه اراده کند که نظر نماید بسوی نوح و فرزند او
سام پس من نوح و سامم آگاه باشید و کسی که اراده کند که نظر نماید
بسوی ابراهیم و اسمعیل پس من ابراهیم و اسمعیلم آگاه باشید و کسیکه
اراده کند که نظر نماید بسوی موسی و یوشع پس من موسی و یوشعم آگاه باشید
و کسیکه اراده کند که نظر نماید بسوی محمد و امیر المؤمنین پس من محمد
و امیر المؤمنینم تا آخر حدیث

ولی الامر سلطان البرایا	کریم الذات مرضی السجایا

یعنی آن جناب ولی امر و پادشاه خلایق و کریم الذات و پسندیده طبایع است
و ولی آنکسی است که مدبّر امر باشد و از این است قول کمیت اسدی
در وصف آن حضرت علیه السلام

و نعم ولی الامر بعد ولیّه	و منتجع التقوی و نعم المقرب

وآیه کریمه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون بقول مخالف ومؤالف در شان آن حضرت نازل شده در وقتی که سائلی سؤال کرد از او ودر حین رکوع پس اشاره فرمود باو بانگشت کوچک دست راست خود پس سائل انگشتری را از انگشت او گرفت چنانکه ثعلبی که از مفسرین عامه است این روایت را ذکر کرده واز حضرت صادق علیه السلام مروی است که آن انگشتری که تصدق کرد بآن امیر المؤمنین ع وزن حلقه آن چهار مثقال نقره ووزن نگین آن پنج مثقال وآن یاقوت سرخی بود که قیمت آن خراج شام بود وخراج شام سیصد بار نقره وچهار بار طلا بود وآن انگشتری از طوق بن الحران بود که امیر المؤمنین علیه السلام او را کشته وانگشتری او را از انگشت او گرفته بنزد پیغمبر صلی الله علیه وآله برد وپیغمبر آن را باو عطا فرمود پس آن را در انگشت خود کرد

اگر آدم بشیثش افتخار است ... پیمبر را بشبیر کردگار است

چنانکه در خبر از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله آمده که یفتخر آدم یوم القیمة

بشیث وانا افتخر بعلی بن ابی طالب

زوصف جفت او دخت پیمبر ... بود عاجز زبان خلق یکسر

روت العامة عن انس انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بینا اهل الجنة فی الجنة یتنعمون واهل النار فی النار یعذبون اذا لاهل الجنة نور ساطع فیقول بعضهم لبعض ما هذا النور لعل رب العزة اطلع علینا فنظر الینا فیقول لهم رضوان لا ولکن علی مازح فاطمة فتبسمت فاضاء ذلک النور من ثنایاها واین فضیلتی بنهایت عظیم است که نور دندانهای آن صدیقه از برای اهل بهشت مشتبه بنور خدای تعالی شود وصاحب کتاب کشف الغمه گوید وحکی لی السید تاج الدین محمد بن نصر العلوی الحسینی ان بعض الوعاظ ذکر فاطمة ومزایاها وان الله تعالی وهبها من کل فضیلة صفایاها وذکر بعلها واباها وابناءها فاستخفه الطرب وانشد

خجلا من نور بهجتها تتواری الشمس فی الشفق ... وحیاء من شمائلها یتغطی الغصن بالورق

فشق کثیر من الناس ثیابهم واوجب وصفها بکاءهم وانتحابهم وعن فردوس الاخبار قال النبی صلی الله علیه وآله لولم یخلق الله علیا ما کان لفاطمة کفو

پیمبر در غدیر از امر جبار — بمردم شان او را کرد اظهار
که او مانند من مولی الخلق است — باین معنی که او اولی بخلق است

این واقعه را عامه و خاصه در کتب کثیره نقل کرده اند چنانکه در روضة الصفا
وغیره مسطوراست وغزالی در کتاب سر العالمین گفته که رسول الله
صلی الله علیه وآله در روز غدیر فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
پس عمر بن خطاب گفت بخ بخ لک یا اباالحسن اصبحت
مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة تا آخر کلام او ومولی بمعنی ولی وقائم
بامور است چنانکه حق تعالی فرموده ذلک بان الله مولی الذین
امنو وشیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار گفته مولی در لغت احتمال
میرود که بمعنی مالک رق وبمعنی معتق بکسر تاء وبفتح آن وبمعنی ابن عم
وبمعنی عاقبت وبمعنی نزدیک بچیز از پیش وپس او باشد واین معانی
ساقط است در کلام آن حضرت وباقیم لغت را که خبر میدهد باینکه
مردم میگویند مولای هرگاه مالک طاعت او باشد پس این معنی مراد است
در قول پیغمبر واز اموریکه تاکید میکند این را آن است که پیغمبر فرمود

الست

الست اولی بالمؤمنین من انفسهم بعد فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه ودراین مقام سخن بسیار است واین کتاب تحمل تمام آنها را ندارد

کمیت شاعر از طبع گهربار — باین مطلب چه نیکو کرده اشعار
ویوم الدوح دوح غدیر خم — ابان له الولایة لو اطیعا

در کتاب مجالس المؤمنین مسطوراست که شیخ ابوالفتوح رازی آورده
که کمیت شاعر گفت چون این قصیده را گفتم شبی امیرالمؤمنین علیه
السلام را در خواب دیدم مرا گفت که قصیده عینیه را بخوان پس من خواندم
تا باینجا رسیدم فرموده است گفتی آنگاه در عقب آن این بیت را فرمود

ولم ار مثل ذاک الیوم یوما — ولم ار مثله حقا اضیعا
چه خوش هم عمرو عاص شوم گمراه — سرود این نظم را در وصف آنشاه
بال محمد عرف الصواب — وفی ابیاتهم نزل الکتاب
وهم حجج الاله علی البرایا — بهم وبجدهم لا یستراب
ولا سیما ابو حسن علی — له فی الحرب مرتبة تهاب
طعام سیوفه مهج الاعادی — وفیض دم الرقاب لها شراب

وضربته کبیعته بخم　　معاقدها من القوم الرقاب

علی الدر والذهب المصفی　　وباقی الناس کلهم تراب

ولیس علی الصباح اذا تجلی　　ولم یبصره اعمی العین عاب

هو النبأ العظیم وفلک نوح　　وباب الله وانقطع الخطاب

فهل لسواه بعد غدیر خم　　نصیب فی الخلافة او نصاب

وکم سفهت علیه حلوم قوم　　فکان البدر تنبحه الکلاب

هو البکاء فی المحراب لیلا　　هو الضحاک ما اشتد الضراب

فیا عجبا لمن ناواه قدما　　ومن قوم لدعوهم اجابوا

وبعضی نوشته که این ابیات دوازده گانه را در روز غدیر گفت وچون حق تعالی بعوض هر بیتی در مدح آن حضرت بیتی در جنت عطا میفرماید بجهت آنکه آن ملعون بهرهٔ در بهشت نداشته باشد حضرت امام حسن علیه السلام فرمود این شعر را میفروشی عرض کرد بلی آن حضرت بدوازده هزار دینار آن اشعار را ابتیاع نمود ونیز نوشته که در جنگ صفین روزی معاویه شرحی از شجاعت امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرد عمرو عاص

این شعر را گفت

ومناقب شهد العدو بفضلها　　والفضل ما شهدت به الاعداء

واین بیت در باره خود آن ملعون هم صادق است

هم اندر وصف آن حضرت حمیرا　　چه خوش این نظم را بنموده انشا

اذا ما التبر حک علی المحک　　تبین غشه من غیر شک

ففینا التبر والذهب المصفی　　علی بنینا شبه المحک

مراد از حمیرا الصیغه تصغیر عائشه است وآنچه از قاموس معلوم میشود آنکه بجهت بیاض لون او را حمیرا گفته اند نه بجهت سرخی آن چنانکه در آن کتاب است که الاحمر ما لونه الحمرة ومن لا سلاح معه والابیض ضد ومنه الحدیث یا حمیرا وصاحب مجمع البحرین نیز گفته الحمیرا عائشه بنت ابی بکر زوجه رسول الله صلی الله علیه وآله سمیت بذلک لبیاضها

بیوت علم ذات غیر مدرک　　بود آل رسول الله بی شک

اشاره بحدیثی است که در احتجاج از اصبغ بن نباته مروی است که قوم در نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس آمد او را ابن کوا وگفت یا امیر المؤمنین

قول حق تعالی لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا
البیوت من ابوابها یعنی مراد از بیوت در این آیه چیست آن حضرت
فرمود مائیم بیوتی که امر کرده است حق تعالی آنکه آمده شود از درهای آنها
مائیم ابواب خدا و بیوت او که آمده می شود از آنها پس کسیکه بیعت کند
با ما و اقرار کند بولایت ما پس تحقیق که آمده است بیوت را از درهای آنها
و کسی که مخالفت کند ما را و تفضیل بدهد با غیر ما را پس تحقیق که آمده است
بیوت را از ظهور آنها الحدیث و در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام
روایت شده که قتاده گفت قسم بخدا که هر آینه بتحقیق که نشستم در حضور
فقها و پیش روی ایشان پس مضطرب نشد دل من در پیش روی
احدی از ایشان چنانکه مضطرب شد در پیش روی تو آن حضرت فرمود
آیا میدانی که تو کجائی بین یدی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه
تا آخر آیه تو در آنجائی و ما آن بیوتیم پس قتاده عرض کرد راست گفتی قسم بخدا
خدا مرا فدای تو کند قسم بخدا که نیست آنها بیوت سنگ و گل
علوم آن شهان راهست انواع   که از آن جمله باشد نقر اسماع

در کافی

در کافی از مفضل بن عمر روایت شده که بحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
عرض کردم که از حضرت صادق مروی است که فرمود علم ما غابر و مزبور
و نکت در قلوب و نقر در اسماع است پس گفت اما غابر پس آن چیزی است
که تقدم دارد از علم ما و اما مزبور پس آن چیزی است که میاید ما را و اما نکت
در قلوب پس الهام است و اما نقر در اسماع پس امر ملک است و در
احتجاج از حضرت صادق علیه السلام مروی است که میفرمود علم ما غابر
و مزبور و نکت در قلوب و نقر در اسماع است و بدرستیکه نزد ما جفر
احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه علیها السلام است و نزد ماست
جامعه که در آن است جمیع آنچه محتاجند مردم بسوی آن پس سؤال کرده
شد آن حضرت از تفسیر اینها فرمود اما غابر پس علم بما یکون و مزبور علم
با کان و نکت در قلوب الهام و نقر در اسماع حدیث ملائکه که میشنویم
کلام ایشان را و نمی بینیم اشخاص ایشان را و اما جفر احمر پس ظرفی است
که در آن سلاح رسول الله است و بیرون آورده نمی شود تا آنکه قیام
کند قائم ما اهل بیت و اما جفر ابیض پس ظرفی است که در آن توریه موسی

نخیب

والانجیل عیسی وزبور داود وکتابهای سابق خدای تعالی است واما
مصحف فاطمه پس در اوست آنچه میباشد از حادث شونده واسماء
کسیکه سلطان شود وکسیکه سلطان نشود تا روز قیامت واما جامعه
پس آن کتابی است که طول آن هفتاد ذراع است باملاء پیغمبر از
شکاف دهن او وخط علی بن ابی طالب علیه السلام بدست خود ودر
اوست قسم بخدا جمیع آنچه احتیاج دارند بسوی آن مردم تا روز
قیامت حتی آنکه در آن است ارش خدش وتازیانه ونصف تازیانه
تمام شد ناظم این نظم گوید که غابر از اضداد است بمعنی باقی مانده و
بمعنی گذشته هر دو می آید لهذا در هر یک از این دو حدیث بمعنائی
تفسیر شده وبدانکه بعضی از علماء در تفسیر جفر ابیض واحمر که در نزد ائمه
علیهم السلام میباشد گفته که جفر ابیض مثل جفر احمر است در ترکیب مگر آنکه
جفر احمر از جمیع حروف تهجی وجفر ابیض از حروف نورانی است
که در اوایل سورهای قرآنی است که جمع میکند آنها را صراط علی حق نمسکه
تمام شد این تفسیر منافات دارد بظاهر حدیث مذکور پس تدبر کن

رسول خویش را با آن اماجد   خدا خلقت نمود از نور واحد

از پیغمبر صلی الله علیه وآله مروی است که انا وعلی من نور واحد ودر
حدیث دیگر است ان علیا منی وانا من علی ونیز از آن حضرت فرموده
حسین منی وانا من حسین واز امیر المؤمنین مروی است انا من محمد
کالضوء من الضوء واز ائمه علیهم السلام وارد است که اولنا محمد واوسطنا
محمد وآخرنا محمد وکلنا محمد ودر زیارت آمده اشهد ان ارواحکم وطینتکم ونورکم
واحد طابت وطهرت بعضها من بعض خلقکم الله انوارا فجعلکم فی بیوت
اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه الزیارة

زنهر مصطفی هستند ابدال   که بر آن سیرت وعلمند واعمال

در کتاب احتجاج مروی است که خالد بن هیثم فارسی گفت بحضرت
امام رضا علیه السلام عرض کردم که مردم گمان میکنند که در زمین ابدالی
هستند پس این ابدال کیانند فرمود راست گفتند ایشان اوصیایند که قرار
داد خدا ایشان را بدل انبیا وختم نمود ایشان را بمحمد ناظم این نظم گوید
که آنچه صاحب قاموس گفته که الابدال قوم بهم یقیم الله عز وجل الارض

بهم

قوله من نور واحد
ودر خبر دیگر است که
پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرموده نوری من نور الله

وهم سبعون اربعون بالشام وثلثون بغیرها لایموت احدهم الا قام مقامه اخر من سائر الناس منافات با حدیث مذکور دارد وکذا ما فی بعض الکتب من انه قیل فی الابدال انهم اربعون استنادا الی ما روی عن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال ان الانبیاء کانوا اوتاد الارض فلما انقطعت النبوة ابدل الله مکانهم قوما من امتی یقال لهم الابدال لم یفضلوا علی الناس بکثرة صوم ولا صلوة ولکن بحسن الخلق وصدق النیة وسلامة القلوب لجمیع المسلمین والنصیحة لهم ابتغاء مرضات الله اولئک خلفاء الانبیاء قوم اصطفاهم الله لنفسه واستخلصهم بعلمه وهم اربعون صدیقا منهم ثلثون رجلا قلوبهم علی قلب ابراهیم خلیل الرحمن بهم تقوم الارض وبهم یمطرون وبهم یرزقون وبهم ینصرون علی الاعداء الخبر پس تدبر کن

بود در طلعت آل پیمبر … جلال و کبریای حق مصوّر

در حدیث است که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که در تو هر فضیلت و منقبتی هست مگر آنکه تو متکبری آن حضرت فرمود

من متکبر نیستم لکن کبریا از الله قام منی مقام التکبر واز صاحب تاویلات در تفسیر آیه الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق نقل شده که از این آیه مفهوم می شود که تکبر در غیر خدا گاهی بحق می شود

بود هر کس بحب آل فائز … یقین طیب ولادت راست حائز

در مجالس المؤمنین از کتاب کشی نقل شده که جابر عصا بر دست گرفته بود و در کوچهای مدینه و مجالس مردم آنجا میگردید ومیگفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابی طالب فمن ابی فلینظر فی شان امه یعنی جابر میگفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر از سایر مردمان بهتر است و هر که از قبول این معنی ابا کند کافر است وهمچنین خطاب بگروه انصار نموده میگفت ای معاشر انصار اولاد خود را بمحبت امیر المؤمنین علیه السلام پرورش نمائید و بزیور دوستی آن حضرت او را آراسته سازید پس هر یک از ایشان که از محبت آن حضرت ابا و امتناع نماید نظر در تحقیق حال مادر خود کند که آن قصور از آلودگی مادر او خواهد بود شعر

محبت شه مردان مجو ز بی پدری که دست غیر گرفته است پای مادر او

تمام شد ناظم این نظم گوید که در کتاب دیگر که معتبر بود دیده شد که پیغمبر صلی الله علیه وآله بجابر فرمود ای جابر در کوچهای مدینه برو و مردم را باواز بلند ندا کن که علی خیر البشر لکن بجای ادبوا بورو امثل قولوا بود یعنی امتحان کنید واین اظهر است واز حضرت صادق علیه السلام از پدران خود واز امیر المؤمنین مروی است که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هر کس دوست دارد ما اهل بیت را پس حمد کند خدا را بر اول نعمتها عرض کرد ای رسول خدا اول نعمتها چیست فرمود طیب ولادت بدرستیکه دوست نمیدارد اهل بیت را مگر کسیکه طیب باشد ولادت او واز حضرت صادق علیه السلام مروی است که دوست نمیدارد ما را از عرب وعجم وغیر ایشان از مردم مگر اهل بیوتات وشرف ومعدنها وحسب صحیح ودشمن نمیدارد ما را از اینها مگر هر چرکن

بهر کس میرسد هر خیر ونعمت نباشد جز بیمن اهل عصمت

از تفسیر قمی بسند او از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است

که فرمود ما نوریم از برای کسیکه پیروی کند ما را وهدایتیم از برای کسیکه هدایت یابد بما وکسیکه از ما نیست هیچ چه از اسلام نیست بما گشاده است خدا دین خود را وبما ختم میکند آن را وبما اطعام میکند خدای عز وجل گیاه زمین را وبما نازل کرده است باران آسمان را وبما ایمن کرده است شما را از غرق در دریا وبزمین فرو رفتن در صحرا وبما نفع داده است شما را در حیات شما ودر قبرهای شما ودر محشر ودر نزد میزان ودر داخل شدن شما جنت را تا آخر حدیث واز حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود ما آنچنان کسانیم که بما نازل کرده می شود رحمت وبما آشامانیده می شود باران وما آنچنان کسانیم که بما بر میگردد از شما عذاب پس هر کس بشناسد ما را ویاری کند وبشناسد حق ما را وبگیرد امر ما را پس او از ما وبسوی ماست

بهر امری ملک آید چو در ارض کند آن را بآل مصطفی عرض

اشاره بحدیثی است که در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مرویست که راوی گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود نیست ملکی که نازل کند

کما ورد فی الاخبار الکثیرة
لانهم المقصود بالذات
او بدعائهم کما ورد ایضا
متواترا وبهم یمسک السماء
ان تقع علی الارض

اورا خدای تعالی در امری مگر آنکه ابتدا میکند بامام پس عرض میکند آنرا
براو وبدرستیکه آمد و شد ملائکه از نزد حق تعالی بسوی صاحب این امر است
بعضی در این مقام گفته که اگر بگوئی چیست جمع میان آنچه وارد
شده است که جبرئیل علیه السلام در نزد وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله
گفت که این آخر نزول من است بدنیا والآن صعود میکنم باسمان ونازل
نمی شوم هرگز وآنکه وارد شده است که ائمه میشنوند صدای ملک را و
نمی بینند شخص او را و میان آنچه روایت شده است که بود
امیر المؤمنین علیه السلام که خطبه میخواند در مسجد کوفه پس فرمود سؤال کنید
از من پیش از آنکه نیابید مرا پس مردی آمد و گفت خبر بده مرا که
الآن کجاست جبرئیل پس آنحضرت نظر کرد باسمان بعد نظر کرد در زمین
وجهات آنگاه بسائل فرمود تو جبرئیلی عرض کرد راست گفتی پس عروج کرد
باسمان و مردمان نظر میکردند بسوی او و آنکه می آیند اهل بیت را ملائکه
ومی نشینند بر فرشهای ایشان وتکیه میکنند بر تکیه گاه ایشان و ایشان می بینند
آنهارا میگویم که جمع میان آنها این است که جبرئیل بعد از وفات پیغمبر

صلی

صلی الله علیه وآله نازل نمی شود بوحی هرگز بجهت ختم نبوت باو
اگرچه نازل شود بغیر وحی وآنکه ائمه علیهم السلام می شنوند صدای
وحی را از ملک در وقتی که به پیغمبر نازل میشد ونمی بینند آنهارا و
می نشینند با ایشان وخبر میدهند ایشانرا بآنچه از آنها پرسیدنی وبفهمند
آنهارا در زمانیکه می آورند احکام قضا وامضارا وآن بیان چیزیست که
نازل می شود بآن وحی بر پیغمبر

بهر عهدی امامی هست شاهد — باعمال خلائق در مشاهد
پیمبر نیز باشد روز محشر — گواه اوصیای خود سراسر

اشاره بحدیثی است که در کافی از سماعه روایت شده که حضرت صادق
علیه السلام در قول حق تعالی فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا
بک علی هؤلاء شهیدا فرمود که این آیه نازل شده است در امت محمد
صلی الله علیه وآله بخصوص که در هر قرن از ایشان امامی است از ما
که شاهد است برایشان ومحمد شاهد است بر ما اگر بگوئی که در این حدیث
مذکور است که آن آیه در امت محمد صلی الله علیه وآله نازل شده

در آن حین و در غیر این حال می بینند آنهارا صح

[illegible]

در ذکر احوال موقف

واین منافات دارد باحدیثی که در احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام
روایت شده که پس بر میخیزند رسولان پس سؤال کرده می شوند
از اداکردن رسالات که حمل کردند آنها بسوی امتهای خود پس خبر میدهند
که رسانیدند آنها را بسوی امتهای خود و سؤال کرده می شوند امتها
ازاین امر ایشان انکار می نمایند آن را چنانکه خدای تعالی فرموده
فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین فیقولون ماجانا من بشیر ولا نذیر
پس رسولان طلب شهادت میکنند از رسول الله صلی الله علیه وآله
آنحضرت شهادت میدهد بصدق رسولان وتکذیب میکند هر که
انکار کرده است آنها را از امتها تا آخر حدیث جواب ازاین چنانکه
بعضی گفته این است که نزول این آیه در این امت منافات ندارد
باعموم حکم و نیز گفته که چون انبیا و اوصیا علیهم السلام معصوم از گناهند
وجائز است اعتماد بشهادت ایشان ازبرای خدای تعالی بر امتها
دون سائر مردم قرار داده خدای تعالی در هر امتی از ایشان شهیدی را
تا شهادت بدهد بر ایشان بآنکه خدای تعالی فرستاده رسولان خود را

بسوی ایشان وتمام کرده حجت خود را بر ایشان وبآنکه بعضی از ایشان اطاعت
کردند او را وبعضی نافرمانی کردند تا انکار نکنند او را فردا پس محمد صلی الله
علیه وآله شهادت میدهد بر ائمه علیهم السلام بآنکه خدای تعالی فرستاد
او را بسوی ایشان وایشان اطاعت کردند او را وائمه شهادت میدهند
بر امتها بآنکه خدای تعالی فرستاد بر ایشان پیغمبران را وشهادت میدهند
ازبرای پیغمبر صلی الله علیه وآله بآنکه او تبلیغ رسالت کرد وایشان را
وآنکه بعضی از ایشان اطاعت کرد او را وبعضی نافرمانی کرد وهمچنین شهادت
میدهد پیغمبر ما صلی الله علیه وآله ازبرای سائر پیغمبران وبر امتهای
ایشان بآنکه پیغمبران رسانیدند رسالت پروردگار خود را بسوی
امتهای خود

نباشد گر یکی از آل اطهار نمی ماند بگیتی هیچ دیار

در این خصوص اخبار بسیار از اهل بیت عصمت علیهم السلام صدور یافته
از آن جمله در کافی از سید العابدین مروی است که فرمود لولا ما فی الارض
منا لساخت باهلها یعنی اگر نبود کسی از ما در زمین هر آینه فرو میبرد اهل خود را

وازحضرت صادق علیه السلام روایت شده که اکر امام برداشته شود اززمین ساعتی بموج درمیاید زمین باهل خود وازحضرت امام رضا علیه السلام ماثوراست که اکر خالی شود زمین دریکطرفة العین ازحجتی هر آینه فرومیبرد اهل خودرا وبعضی کفته چون مقصود ازایجاد عالم انقای انسان کامل وامام عادل است که او خلیفه خداست درارض چنانکه مقصود ازتسویه جسد نفس ناطقه است واجب است که خراب دنیا بانتقال این انسان باشد چنانکه جسد می پوسد بمفارقت نفس ناطقه از آن بجهت آنکه حق تعالی تجلی نمیکند برعوالم دنیویه مکر بواسطه او پس مادام که انسان کامل دردار دنیا بود عالم محفوظ وخزائن الهی مضبوط باشد و چون ازاین عالم منتقل شود بآن عالم وازدنیا مفارقت کند ومقیم درآخرت کردد ودرافراد انسانی کسی نماند که متصف بکمالات الهیه شود تاقائم مقام او کردد وحق تعالی اورا خزینه دار خزائن خود سازد هرچه درخزائن دنیا باشد ازکمالات ومعانی ازآن خزانه بیرون برند واین بعض دنیوی لاحق کردد بانچه درخزائن اخروی است وکارخانه خزانه داری بآخرت افتد

درین ازمان زاولاد پیمبر
بود قائم امام خلق ورهبر

جنابش هست خاتم اوصیارا
چوجد امجد او انبیارا

شیخ صدوق باسناد خود ازامام رضا علیه السلام ازپدران خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود من سید وآقای کسیم که خلق کرده است خدای تعالی اورا ومن بهترم ازجبرئیل ومیکائیل واسرافیل وحمله عرش وجمیع ملائکه مقربین وانبیاء مرسلین ومن صاحب شفاعت وحوض شریفم ومن وعلی دو پدراین امتیم کسیکه نشناسد مارا پس بتحقیق که انکار کرده است خدارا وازنسل علی دوسبط این امت ودوسید جوانان اهل جنت حسن وحسین اند وازاولاد حسین نه امامند که طاعت ایشان طاعت من ومعصیت ایشان معصیت من است نهم ایشان قائم ومهدی ایشان است ودربعضی ازروایات است که تاسعهم قائمهم افضلهم قیل وفی روایة اعلمهم وافضلهم پس ازاین خبر معلوم می شود که آن حضرت اعلم وافضل ازهشت امام پیش ازخود است وبعضی کفته درخبراست که الحسن والحسین سبطا رسول الله صلی الله

علیه و آله یعنی دو طایفه و دو قطعه از او بند و در خبر است که الحسین سبط
من الاسباط یعنی امتی از امتها است در خیر و احتمال میرود که اراده شود
از سبط قبیله یعنی منشعب می شود از او نسل آن حضرت و سبط درختی است
که از برای آن شاخهای بسیار باشد

براین اعلی جنابان نص بسیار بود منقول در آثار و اخبار

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که الامام منا
لایکون الا معصوما و لیست العصمة فی ظاهر الخلقة فتعرف و لذلک
لایکون الا منصوصا و نص بر امامت ائمه طاهرین که عدد ایشان عدد
نقبا بنی اسرائیل و شهور حول و حروف کلمه اخلاص است در آثار
و اخبار بسیار آمده و ما در این مقام حدیثی از احادیث قدسیه بجهت
تیمن و تبرک بلفظه نقل میکنیم کلینی روایت کرده است باسناد خود
از حضرت صادق علیه السلام که پدر من بجابر بن عبد الله انصاری
فرمود که مرا بسوی تو حاجتی است چه زمان سبک میباشد بر تو که خلوت
کنم با تو پس سؤال کنم ترا از آن جابر عرض کرد هر وقت تو دوست داری

من اسامی الائمة علیهم السلام و هی علی حسن حسین علی محمد جعفر موسی علی محمد علی
حسن م ح م و یتی اثنا عشر حرفا و هی ع ل ی ح س ن م و ج ف ر

پس آن حضرت خلوت کرد با او در بعضی از روزها پس فرمود ای جابر خبر ده
مرا از لوحی که دیدی آن را در دست فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله
و آنچه خبر داد با و تو را مادر من که در آن لوح مکتوب است جابر عرض کرد
اشهد بالله که من داخل شدم بر مادر تو فاطمه دختر رسول الله پس تهنیت گفتم
او را بولادت حسین علیه السلام پس دیدم در دست او لوحی سبز که گمان
کردم که از زمرد است و دیدم در آن نوشته سفیدی که شباهت داشت
بنور آفتاب پس گفتم پدر و مادر من فدای تو ای دختر پیغمبر چیست این لوح فرمود
این لوح را هدیه کرده است خدا بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله در او
اسم پدر و اسم شوهر و اسم دو فرزند و اسم اوصیا از اولاد من است و
عطا کرد آن را پدر من بمن تا بشارت دهد مرا باین جابر گوید پس آن صدیقه
آن لوح را بمن داد آن را خواندم و نسخه کردم پس پدر من یعنی حضرت باقر علیه
السلام بجابر گفت آیا از برای تست که عرضه نمائی آن لوح را بر من پس پدر من
با او بمنزل وی رفت و بیرون آورد صحیفه از پوست و پدر من با و فرمود
نظر کن در نامه خود تا بخوانم بر تو جابر نظر کرد در نسخه خود و پدر من خواند پس مخالف نبود

حرفی

حرفی حرفی را جابر گفت شهادت میدهم که من همچنین دیدم او را نوشته بود
در لوح بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه ونوره
وسفیره وحجابه ودلیله نزل به الروح الامین من عند رب العالمین عظم
یا محمد اسمائی واشکر آلائی ولا تجحد نعمائی انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین
ومذل المظلومین ودیان الدین انی انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضلی او خاف غیر
عدلی عذبته عذابا لا اعذبه احدا من العالمین فایای فاعبد وعلی فتوکل انی
لم ابعث نبیا فاکملت ایامه وانقضت نبوته الا جعلت له وصیا وانی فضلتک
علی کل الانبیاء وفضلت وصیک علی الاوصیاء واکرمتک بشبلیک
وسبطیک حسن وحسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابیه وجعلت
حسینا خازن وحیی واکرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهد
وارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی التامة عنده وحجتی البالغة معه بعترته اثیب و
اعاقب اولهم سید العابدین وزین اولیائی الماضین وابنه شبیه جده المحمود
محمد الباقر لعلمی والمعدن لحکمتی سیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی
حق القول منی لاکرمن مثوی جعفر ولاسرنه فی اشیاعه وانصاره واولیائه

اتیحت بعده بموسی فتنة حندس لان خیط فرضی لا ینقطع وحجتی لا تخفی وان اولیائی
یسقون الکاس الاوفی ومن جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی ومن غیر آیة من کتابی
فقد افتری علی ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدة موسی عبدی وحبیبی
وخیرتی فی علی ولیی وناصری ومن اضع علیه اعباء النبوة وامتحنه بالاضطلاع
بها یقتله عفریت مستکبر یدفن فی المدینة التی بناها العبد الصالح الی جنب
شر خلقی حق القول منی لاسرنه بمحمد ابنه وخلیفته من بعده ووارث علمه فهو
معدن علمی وموضع سری وحجتی علی خلقی لا یومن به عبد الا شفعته فی سبعین
من اهل بیته کلهم قد استوجب النار واختم بالسعادة لابنه علی ولیی وناصری
والشاهد فی خلقی وامینی علی وحیی اخرج منه الداعی الی سبیلی والمعدن
لعلمی الحسن واکمل ذلک بابنه م ح م د رحمة للعالمین علیه کمال موسی وبهاء عیسی
وصبر ایوب فتذل اولیائی فی زمانه وتتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس
الترک والدیلم فیقتلون ویحرقون ویکونون خائفین مرعوبین وجلین تصبغ
الارض من دمائهم ویفشو الویل والرنة فی نسائهم اولئک اولیائی حقا بهم
ارفع کل فتنة عمیاء حندس وبهم اکشف الزلازل وارفع الآصار والاغلال

الاصار
جمع الاصر بالکسر
ای الذنب و
الثقل

اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون قال عبد
الرحمن بن سالم قال ابو بصیر لولم تسمع فی دهرک الا هذا الحدیث لکفاک
فصنه عن غیر اهله وبعضی از علما گفته اند که این حدیث کفایت از کل میکند
واما قائل شدن بدیگران دون ایشان پس این مطلب از مراتب عقل و
نقل خارج است چه که تعیین امام چون تعیین رسول باید از جانب خدا باشد
هم از ایشان عیان شد بس معاجز که شخص ز کتب آنها هست عاجز
اگر کسی بخواهد رجوع بکتب مختصره مثل خرائج وجرائح وغیره یا بکتب
مبسوطه مثل بحار وغیر آن کند (شعر)

گر نویسم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود

لکن در این مقام یک معجزه از موسی بن جعفر علیهما السلام ذکر می شود
ففی العیون بالاسناد عن علی بن یقطین قال استدعی الرشید رجلا یبطل به امر
ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام ویقطعه ویخجله فی المجلس فانتدب له رجل
معزم فلما احضرت المائدة عمل ناموسا علی الخبز فکان کلما رام ابو الحسن ع
تناول رغیفا من الخبز طار من بین یدیه واستفز هارون الفرح والضحک لذلک

فلم یلبث ابو الحسن علیه السلام ان رفع راسه الی اسد مصور علی
بعض الستور فقال له یا اسد خذ عدو الله فقال فوثبت تلک الصورة
کاعظم ما یکون من السباع فافترست ذلک المعزم فخر هارون وندمائه
علی وجوههم مغشیا علیهم فطارت عقولهم خوفا من هول مارأوه فلما افاقوا
من ذلک قال هرون لابی الحسن سألتک بحقی علیک لما سألت الصورة
ان ترد الرجل فقال ان کانت عصا موسی علیه السلام ردت ما ابتلعته
من حبال القوم وعصیهم فان هذه الصورة ترد ما ابتلعته من هذا الرجل
فکان ذلک اعمل الاشیاء فی افاتة نفسه ومثل این معجزه از مولد آن حضرت
امام رضا علیه السلام نسبت بحاجب مامون که اسم او حمید بن مهران بوده
وقوع یافت وحکایت آن نیز در عیون مذکور است

در ذکر بعضی از امور که متعلق است بمعاد

اگر پوسد تو را در خاک پیکر نپوسد جزئی از آن تا بمحشر

در حدیث نبوی وارد است که حق تعالی انشاء میکند نشاه آخرت را
بر عجب ذنب که باقی میماند از این نشاه دنیا ودر روایتی است که همه

وهمچنین نظیر آن را بر سبیل امام علی نقی علیه السلام نقل کرده

فرزند آدم میپوسد مگر عجب ذنب تمام شد بعضی نوشته که عجب بسکون
جیم استخوانی است که در پایین صلب در نزد عجز انسان است
و در قاموس ذکر شده که العجب بالفتح اصل الذنب و مؤخر کل شیٔ
و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در قول حق تعالی فقلنا اضربوه
ببعضها فرموده گرفتند قطعهٔ را و آن عجز ذنب باشد که خلق شده است
از آن فرزند آدم و بر او ترکیب می شود هر گاه شود خلق تازه و بعضی
تاویل کرده اند این را بآنکه کنایه است از صورت برزخیه که باقی است
بعد از موت و وجه در این کنایه آن است که صورت برزخیه بکمالات
آن آخر جزئی است که کسب کرده میشود از بدن عنصری پس صحیح است
که تعبیر شود از آن بعجب ذنب که مؤخر بدن است و بدن قیام بآن دارد
تناسخ کی بود در حشر ابدان   که اندر قالب خود میرود جان
یعنی در حشر جسمانی تناسخ لازم نمی آید زیرا که تناسخ حلول روح است در غیر
قالب خود و حشر جسمانی بحلول روح است در قالب خود چنانکه بعضی از
زنادقه بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد چگونه روح مبعوث میشود

تکون الارواح فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون ویشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا الی غیر ذلک منه دام اله ظله

و حال آنکه بدن پوسیده و اعضای او متفرق گردیده پس عضوی
از آن ببلدی است که خورده است آن را درندگان و عضو دیگر ببلد دیگر
که پاره کرده است آن را هوام و جانوران گزنده و عضوی از آن خاک
شده و با گل در دیوار بنا گشته فرمود آنکه او را ایجاد کرد از غیر چیزی
و تصویر نمود او را بر غیر مثالی که سابق بر او باشد قادر است بر آنکه
بر گرداند او را چنانکه ابتدا کرده است او را سائل عرض کرد واضح
بفرما از برای من این امر را فرمود بدرستیکه روح اقامه دارد در مکان خود
روح نیکوکار در روشنائی و گشودگی و روح بدکار در تنگی و تاریکی و بدن
خاک می شود چنانکه از خاک خلقت شده و آنچه می اندازند آن را درندگان
و هوام از جوفهای خود از آنچه خورده اند و پاره کرده اند کل آن در خاک
محفوظ است نزد کسیکه مخفی نیست از او بقدر ثقل ذرهٔ در تاریکیهای
زمین و میداند عدد اشیاء و وزن آنها را و بدرستیکه خاک صاحبان
روح بمنزلهٔ طلا است در خاک پس هر گاه زمان بعث شود بارانیده میشود
زمین باران نشور را پس منتفخ میگردد آن پس زده می شود مثل زده شدن

خیک پس جدا میکردد خاک شبر مثل جدا شدن طلا از خاک هرگاه
شسته شود باب وجدا شدن مسکه از شیر هرگاه زده شود پس جمع می شود
خاک هر قالبی بسوی قالب خود پس منتقل میکردد باذن خدای قادر بسوی
مکان روح پس بر میکردد صورتها باذن مصور مثل هیئت خود و داخل
می شود روح در آن پس چون مستوی شد انکار نمی کند از خود چیزی را

در ختم کتاب کوید

الا ای طالب حق مذهب | که دل را وارهاند از غیاهب
بغیر از مذهب حق امامیه | مذاهب اضلالت دان تمامیه
محمد باده وسه آل اطهار | ترا بس کر امان میخواهی از نار
بدینجا ختم این سامی کتابست | که کنج کوهرش خواندن صوابست

شعر

جنک هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه | چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

ونعم ما قال الشاعر بالعربیة

اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهبا | وتعرف صدق الناس فی نقل اخبار

فدع

فدع عنک قول الشافعی ومالک | واحمد والمروی عن کعب الاحبار
ووال اناسا قولهم وحدیثهم | روی جدنا عن جبرئیل عن الباری

در اینجا حدیثی بطریقی که شاعر مذکور گفته بجهت تیمن نقل میکنیم تا ختام کتاب
مسک باشد فی کتاب عیون الاخبار بالاسناد عن علی بن موسی الرضا
عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی عن علی بن الحسین عن الحسین
بن علی عن علی بن ابی طالب علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه وآله
عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم قال یقول الله
عزوجل ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی
قد تم تالیف الکتاب بعون الملک الوهاب فی الواحد والعشرین
من شهر جمادی الاولی من شهور

سنه ١٣١٦

این نامه نگار بنده گنهکار و ذره بیمقدار امیدوار بآمرزش پروردگار و پیرو
برگزیدگان داداه تلمیذ مولانا الاجل الانبل العالم النحریر الافضل الاکمل
صاحب هذا الکتاب الذی علا کماله الی السبع الطباق محمد القدسی الحسینی باتمام رسانید

سنه ١٣٢٠

لقد طفت فی تلک المعاهد کلها
ورددت طرفی بین تلک المعالم
فلم ار الا واضعا کف حائر
علی ذقن او قارعا سن نادم

اعلان بدانکه صاحب این کتاب مستطاب را یعنی عالم نحریر و حکیم بصیر
جناب شیخ مفید ایده الله تعالی النصیر تصنیفات و تالیفات بسیار در
انحاء علوم و اقسام فنون بالعربیة والفارسیة میباشد که تخمینا مسودات
و متفرقات آنها یک کرور می شود لکن اکثر آنها جمع آوری نشده و
من جمله از آنها را که جمع و تدوین کرده کتاب سفائن است که آن نظیر
کتاب خزائن فاضل نراقی ثانی میباشد و کتاب سید التصانیف بالعربیة
که ذکر سید از هر خلقی را که بدست آمده در آن درج نموده و کتاب مطرح
الانظار بالعربیة که در آن اشعار معصومین علیهم السلام را جمع نموده و کتاب
احکام المساجد بالعربیة است و فرزند ارجمند او جناب شیخ عبد الحی
الملقب بصدر الشریعه حفظه الله تعالی نیز چند کتاب از مسودات و
متفرقات و مسموعات از ایشان مثل کتاب اساس الکمال و غیر آنرا
جمع نموده خدای تعالی توفیق قدردانی ایشان را بخلق خود عنایت
بفرماید والسلام و این چند بیت از دیوان ایشان نوشته شد

صار بیاض الصباح منجلیا للعیون قوموا الدرک الفلاح یا ایها النائمون

وعجلوا

وعجلوا بالصلوة قبل انقضاء الحیوة کیلا تروا فی الوفاة ما منه تستوحشون

وله ایضا

گفت معشوق از لب من نگر گفتم بچشم گفت جز بر روی من مفکن نظر گفتم بچشم

وله ایضا

کافر بکفر آورده رو مؤمن بایمان تلی من بخبر ز آن روی و موهم زین و هم ز آن تلی

تم بالخیر بعون الله

بیاری حضرت باری عز اسمه و تعالی ذکره
این کتاب مستطاب در مطبع خورشید مطلع
محمدی واقع در شیراز صانها الله عن الاعواز البعی
واهتمام ناظم مطبعه جناب آقا محمد هادی انطباع یافت

سنه ۱۳۴